

جشنی جهانی و پیونددهنده جهان ایرانی

نوروز پیروز است

گوزل باهار

تاریخ روز پایان نظم شاهنامه

صفحه پنج

شهنامه‌هایی

درباره شاهنامه

صفحه پنج

درگذشت

فیلسوف

ایران‌شهر

صفحه دو



آچه به کس نتوان گفت

به نام بزرگان و آزادگان

حذف «ملت ایران» در دو اطلاعیه اپوزیسیون



احسان هوشمند

در ایران هم هر سه جریان نمونه‌هایی دارند. ۲- در اینکه ایران کشوری تاریخی است و ملت ایران نیز از جمله ملت‌هایی است که از منظر علم جدید سیاست واجد ویژگی‌های تمام و کمال یک ملت است، شکی نیست. از انقلاب ملی مشروطیت ملت ایران در چارچوب قانون مشروطه موجودیت حقوقی و رسمی خود را مسجل کرد. هر چند پیش از آن ملت ایران یکی از موجودیت‌های سیاسی شناخته‌شده در جهان بود، اما از مشروطه است که روابط دولت-ملت بر مبنای قانون تجربه تازه‌ای در سپهر سیاسی ایران می‌یابد. از منظر تحلیلی هم ملت ایران از معدود ملت‌هایی است که با توجه به دیرینه غنی تاریخی، اسطوره‌ای، فرهنگی، زبانی و ادبی و سنت‌ها و مناسک و درفش و سلسله‌های حکمرانی و ابعاد سرزمینی و سرحد و دیگر عناصر مادی و غیرمادی و معنوی و خاطره جمعی مشترک و حافظه تاریخی از گذشته‌های دور و حتی ملت پابرجا و پرجاذبه‌ای است. گویبونی یعنی پیش از مشروطه واجد مختصات و ویژگی‌هایی بوده است که ایرانیان را به‌عنوان یک ملت تاریخی از دیگران متمایز می‌کند. به قول منابع تاریخی و از جمله طبری در تاریخ طبری «از اقوام منسوب به حضرت آدم علیه‌السلام جز ایشان (ایرانیان) قومی نبوده که ملکشان دوام و اتصال داشته باشند». در دوره جدید نیز به قول ارنست اورسل «ملت ایران چون ملتی کهنسال است و در قرون و اعصار ریشه‌های مستحکمی دارد، به این جهت ملت پابرجا و پرجاذبه‌ای است». گویبونی فرانسوی هم در سه سال در آسیا می‌گوید ایرانیان «ملتی کهنسال‌اند و شاید همان‌طور که خودشان می‌گویند کهنسال‌ترین ملت جهان باشند که حکومتی منظم داشته و بر روی زمین مثل یک ملت بزرگ عمل کرده است. این واقعیت در روحیه هر خانواده ایرانی وجود دارد. فقط طبقات تحصیل کرده نیستند که آن را می‌دانند، بلکه عامی‌ترین طبقات نیز همواره آن را در نظر دارند».

۳- در روزهای گذشته به صورت هم‌زمان نزدیک به هم، دو طیف از نیروهای سیاسی خارج از کشور با دو رویکرد متفاوت که نشانگر دو جهت مختلف سیاسی است، اقدام به انتشار دو منشور و اطلاعیه سیاسی کردند؛ اما در کمال شگفتی در هر دو منشور و اطلاعیه واژه و مفهوم اساسی و بنیادین «ملت ایران» حذف شده است. در حالی که در این اطلاعیه‌ها مفهوم ملت ایران به کار رفته و در مقابل از مفهوم مهم و کش‌دار و نامشخص در ترمینولوژی علم سیاست از مردم ایران استفاده شده که گویی ملتی به نام ایران نزد این جریان‌ها مشروعیت ندارد یا اینکه این اشخاص و جریان‌ها در ملت‌بودگی ایرانیان دچار شک و تردید هستند یا شاید اعمال فشار گروه‌های چپ و مارکسیستی سابق یا قوم‌گرایان عامل این وضع باشد یا اینکه به دلایل دیگر چنین اتفاقی ظهور و بروز پیدا کرده است. باین‌حال، به نظر نمی‌رسد حذف مفهوم بنیادین و اساسی «ملت ایران» از تابلو و ویتترین این دو جریان که به صورت نسبی هم‌زمان روی داده، پدیده‌ای تصادفی باشد. آیا این افراد و جریان‌ها در کار نیست مفاهیم پایه و اساسی یعنی «ملت ایران» دچار شک و تردید یا بدتر مخالف «ملت ایران» هستند؟ آیا از نظر گاه این جریان‌ها ایران چندملتی است؟ همان‌گونه که چپ‌ها می‌گویند چندملیتی؟

سروایران‌شهر



سالارسیف‌الدینی

«و این چیزها اندرین نامه بیانند که سه‌مگین نماید و این نیکوست چون مغز آن بدانی. این همه درست آید به مغز به نزد یک دانایان و بخردان به معنی و آن که دشمن دانش بود این را زشت گرداند» - مقدمه شاهنامه ابومنصوری حدود هزار سال پیش، فردوسی دهقان‌زاده خراسان پس از آنکه زمین‌های پدری‌اش را طی ۳۰ سال، صرف خرید نسخه‌های خطی خدای نامک از سرزمین‌های دور و نزدیک ایران‌زمین کرده بود، در تنگدستی درگذشت. فردوسی گوهر به دینار نفروخت بلکه سرمایه مادی‌اش را به سرمایه تاریخی بدل کرد. در آستانه قرن جدید، تقدیر تاریخی یک بار دیگر و این بار در آذربایجان تکرار شد و زمین‌های در بازار شهر تبریز یکایک تبدیل به دفتر و کتاب شد. فردوسی در روزگاری عزم احیای تاریخ ایران را در قالب نظم جدید کرد که زادگاهش خراسان، محل تاخت و تاز بیگانگان بود و شیرازه کشور از هم گسیخته بود. چونان که بهرام بیضایی در نمایش‌نامه دیباچه نوین شاهنامه تصویر کرده است:

«در خراسان شمشیر به سه زبان فرمان می‌دهد و به شش زبان خراج می‌گیرد. سه‌م سلطان، سه‌م خلیفه، سه‌م والی و سه‌م مذاهب. هزده طریقت در هم افتاده‌اند و دوازده امیر هریک تیغ می‌کشند که منم و این همه امیران به نام خلیفه در جنگ‌اند با یکدیگر و همه از سوی وی منشور و لقب دارند و تابعان وی‌اند». در چنین زمانه‌ای در توس «مرگ به عربی سخن می‌گفت، و ظلم به ترکی و ترس به پارسی».

در پی زوال دولت ایران‌شهر به دست خلفای مردم خراسان نیز همچون سایر بلاد ایران در وطن خویش غریب افتاده بودند که شرح آن در تاریخ مرهون «تبریز» بود. نسخه‌های شاهنامه بزرگ به همراه نگارگری‌ها و خطاطی‌های نفیس در تبریز و مکتب هنری آن طراحی شد. شاه اسماعیل صفوی پس از تاج‌گذاری در تبریز برای احیای شاهنامه همت کرد. نام همه پسرانش را از پهلوانان شاهنامه گرفت و دستور طراحی شاهنامه‌ای را برای پسرش طهماسب داد که در زمان مرگ پدر، طفل خردسال بود و باید چون میراثی برای آینده‌اش باقی می‌ماند. شاه عباس، شاهنامه را به قهوه‌خانه برد و سنت ملی شاهنامه‌نویسی را بنا کرد. علیرضا عباسی به دستور شاه عباس کبیر یک بار شاهنامه را خوشنویسی کرد و این چنین بود که این اثر سترگ ماندگار شد. جواد طباطبایی اعیان‌زاده تبریز در سال ۱۳۲۲ در تبریز چشم به

جهان گشود در خانواده‌ای بازرگان. پدرش را در کودکی از دست داد و خاطره یورش همیشگی سالدات‌های روس که گاه و بیگاه به تبریز دست‌اندازی می‌کردند بخشی از خاطره خانوادگی‌اش بود. طرح ایده‌های حول مکتب تبریز و تفکرانی که پس از «وهن بزرگ ترک‌ناجای» در دارالسلطنه در میان حلقه‌ای از دیوان‌سالاران ایرانی به زعامت عباس میرزا شکل گرفت، از اولین دغدغه‌های او بود که در نهایت در کتاب سترگ «مکتب تبریز و مبنای تجددخواهی» عرضه شد. انقلاب مشروطه و اندیشه سیاسی ایران که بر گرد مشروطیت شکل گرفته بود، از نظر طباطبایی مهم‌ترین میراث فکری ایران بود که در نهایت در واپسین کتابش که مزین به نام «حکومت قانون» بود، پدیدار شد. اخراج طباطبایی از دانشگاه به دلیل مشکلاتی شخصی با او، در اثر همین پایبندی به قانون و سنت دانشگاهی بود. این اخراج ضایعاتی برای دانشگاه و موهبتی برای او شد چراکه موجب فراغت از قیل و قال‌های معمول را فراهم آورد، تا بتواند در وادی پژوهش‌های سترگی گام بردارد که کمتر کسی تاکنون بدان خطر کرده است. محصول این فراغت ده‌ها تألیف، ترجمه و مقاله است که احتمالاً آینده فکری و سیاسی ایران‌زمین را همچون شاهنامه شکل خواهد داد، اما بُعد دیگر این حادثه هم نوعی سرنوشتی با «فردوسی» را رقم زد: «پراکنده شد مال و برگشت حال».

پس از درگذشت پدرش، تربیت و تمشیت خانواده طباطبایی تا اندازه زیادی بر عهده عموی او بود و او نیز سه باب مغازه در بازار آهن‌فروشان تبریز برای جواد به جا گذاشت تا سرمایه آینده‌اش شود. املاک به تدریج هریک به شکلی فروش رسید تا خرج کتاب یا رفتی شود که امروز سرمایه معنوی و فکری است. همچنان که باغ فردوسی در توس تبدیل به شاهنامه شد، میراث خانوادگی طباطبایی در بازار تبریز، هریک دقتی شد در تاریخ اندیشه.

آخرین دفتر از آثار او «حکومت قانون»، کوششی است برای درک مفردات مفهومی غریب و مرموز به نام «امر ملی» که واپسین توصیه‌اش به نگارنده تدوین و تشریح آن در آینده بود. او این مفهوم را از مذاکرات مجلس اول مشروطه یعنی زمانی که کشتی مملکت در تلاطم جنگ جهانگیر نخست بود بیرون کشید. راهی که فردوسی در شرق ایران‌زمین باز کرد، در تاریخ میانه و معاصر در غرب ایران‌زمین یعنی آذربایجان به باغستانی تبدیل شد و سنت ملی تنومندی را شکل داد که «می‌توان به نهایت در معنای مواد و مصالح ساختمان نظری آن مناقشه کرد اما نمی‌توان چنان رخنه‌ای در بنیان آن افکند که اساس نظریه را خدشه‌دار کند».

طباطبایی «گوهر به دینار نفروخت» بلکه چونان فردوسی زمین زیر پایش را به سرمایه فکری تبدیل کرد. اگر فردوسی پهلوانان حماسی و اساطیری را زنده کرد، طباطبایی نیز سنت سیاسی قائم‌مقام فراهانی، میرزا صالح آشتیانی و میرزای بزرگ را احیا کرد. آخرین توصیه‌اش در واپسین صفحه کتابش این بود: «علم سیاست قلمرو ساده‌لوحی و کوشش برای رسیدن به منافع خصوصی به هر بهایی نیست. در قلمرو سیاست تنها می‌توان ملی اندیشید و تنها منطق این نوع اندیشیدن، منطق منافع ملی است».



«فیلسوف ایران‌شهر» درگذشت. سیدجواد طباطبائی، هم‌او که باور داشت «باید از میهن دفاع کرد؛ چه به نام، چه به ننگ» در بحبوحه امواج طوفان‌زایی که کبان کشور را درنوردیده، سه‌شنبه شب، دور از خاک وطن، چشم بر جهان فروبست.

طباطبائی بیست‌وسوم آذر ۱۳۲۴ (روزهایی که یادآور اشغال خونین تبریز به دست قوای ارتش سرخ بود) در تبریز چشم به جهان گشود. او که در کودکی پدرش را از دست داده بود، نزد کشیشی فرانسوی، زبان فرانسه را آموخت و هم‌زمان با تحصیل، برای فراگیری فلسفه به حوزه علمیه تبریز مراجعت کرد. در سال‌های جوانی نیز هم‌زمان با تحصیل در رشته حقوق دانشگاه تهران، نزد جواد مصلح، اسف‌ر ملاصدرا و الهیات‌ش‌فای ابن‌سینا ر‌منش‌قی می‌کرد و در سمینار‌های هائ‌ری کرین شرکت می‌جست. علاقه‌اش به فلسفه در نهایت او را روانه پاریس کرد. ضمن شرکت در حلقه‌های لوئی آلتوسر و فرانسوا شاتلن، با اخذ درجه ممتاز دک‌ترای دولتی در رشته فلسفه سیاسی فارغ‌التحصیل شد.

او که پس از سال‌های تحصیل به وطن بازگشته و در دانشگاه‌های شهید بهشتی و تهران مشغول به تدریس و پژوهش شد، در اوایل دهه ۷۰ به اجبار از تدریس در دانشگاه بازم‌اند و به خیل روشنفکران طردشده از آکادمی در ایران پیوست. در همان سال‌های طردشدگی از نهادهای آموزشی و پژوهشی وابسته به دولت بود که موفق به دریافت نشان نخل آکادمیک – عالی‌ترین نشان علمی فرانسه – و مدال نقره تحقیقات در علم سیاست از دانشگاه کمبریج شد.

برخی او را «فیلسوف تجدد» دانسته‌اند و برخی دیگر او را «نظریه‌پرداز ایران‌شهر» خوانده‌اند. با این همه، تردیدی وجود ندارد که برای طباطبائی مسأله‌های به نام ایران در کانون همه تحلیل‌ها قرار می‌گیرد. بی‌تردید طباطبائی عمر خود را وقف دغدغه تاسیس «تجدد ایرانی» کرده و در این کارزار به مصاف لشکر دانشوران و روشنفکران ایرانی رفته و به تعبیر خود در پی «بریدن پرده پندار و اوهام» ایشان، بوعلی‌وار کمر همت به شکستن اسطوره‌های روشنفکری بسته بود. برای طباطبائی پرسش اصلی این بود که ما در کجا قرار داریم و ما با توجه به نزاع سنت و تجدد در چه موقعیتی قرار دارد.

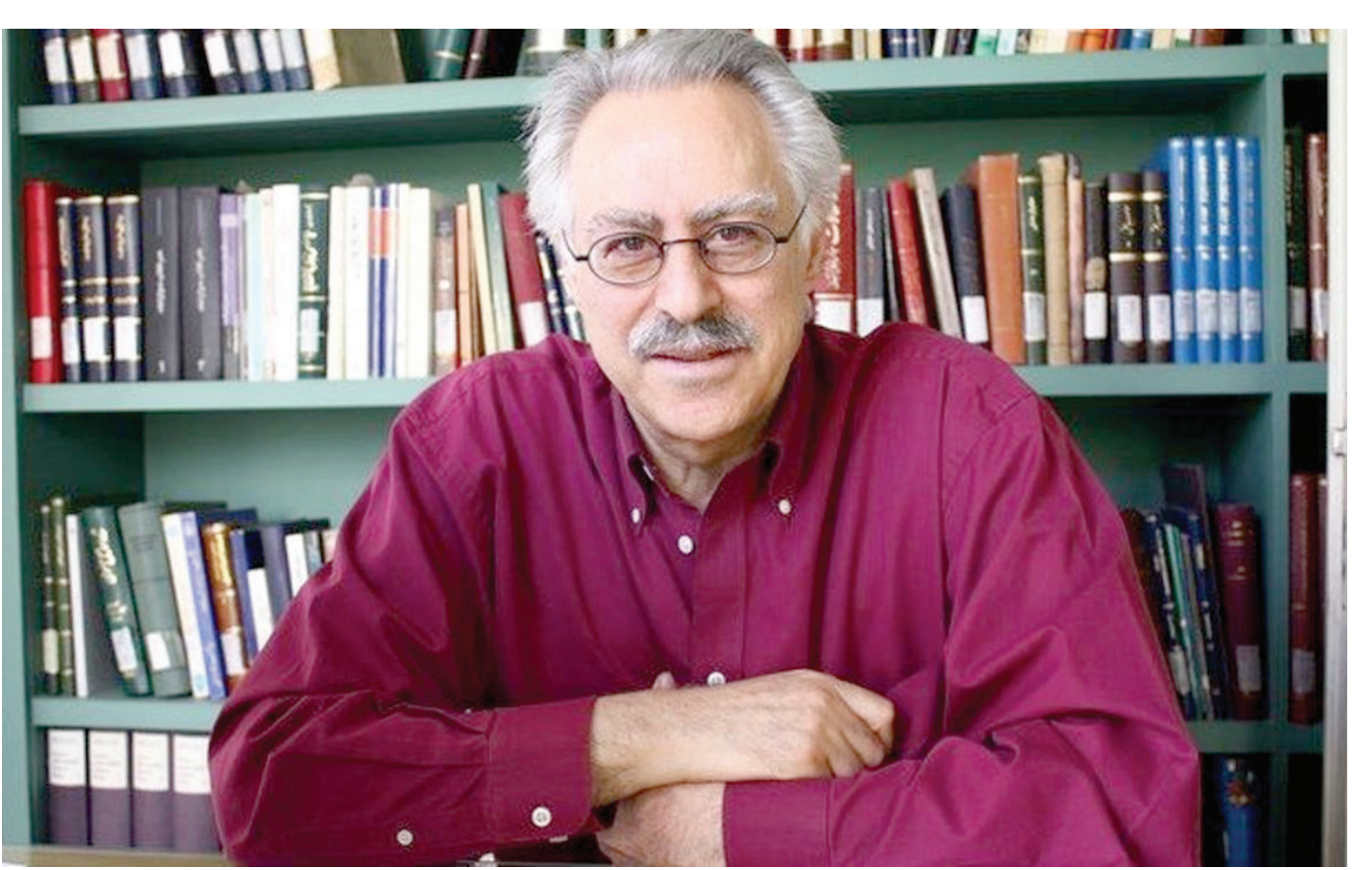
طباطبائی با تکرار این گزاره احمد فردید که «صدر تاریخ ما ذیل تاریخ غرب است»، باور داشت که گذشته غرب آینده ماست و تنها از مجرای پرسش‌هایی که طرح بر پایان سده‌های میانه و در آغاز دوران جدید عرب کرد، امکان خروج از بحران و بن‌بست کنونی را خواهیم داشت. به عقیده او تاریخ هر کشور گره‌گاه‌های خاص خود را دارد و نمی‌توان بدون توجه به آنها منطق

برین گونه سازیم آئین و راه

کتاب «ایران جان: هویت فرهنگی و ملی ایرانیان» نوشته زنده‌یاد ناصر تکمیل‌همایون از سوی نگارستان اندیشه منتشر شد. مقدمه‌ای بر شناخت هویت، سرآغاز زندگی ایرانیان در آسیا، تکوین هویت ایرانیان در سپیده‌دم تاریخ (عصر هخامنشیان)، تحول هویت ایرانیان در عصر فرمانروایی دودمان اشکانی، هویت ایرانی‌شهری در عصر ساسانیان، هویت ایرانی در اعصار اسلامی، عوامل تاریخی و عناصر مقوم فرهنگی و هویتی در تأسیس سلسله صفوی، بحران هویت و عوامل اجتماعی و تاریخی فروریختگی نظام سیاسی صفوی، گذران دوران آشوب و زلزله در هویت تاطلیعه‌قانون‌خواهی، تحول هویت‌خواهی ایرانیان در مسیر عدالت و مشروطیت، هویت ایرانی در تلاش‌های مشروطه و نهضت ملی، سیما و سلطه آریامهری و خدشه در ارکان ملی و از اعتراض‌های عمومی تا طلیعه‌اقتاب فصل‌های کتاب را شامل می‌شود. حاصل سخن و منابع و ماخذ پایان‌بخش کتاب را دربردارد. یکی از دستاوردهای این بررسی که در به آن توجه شده، این است که هویت‌های جامعه در برخورد و تقابل با جوامع

دیگر چگونگی و تمایز خود را نشان می‌دهند. جامعه‌هایی که به لحاظ سوق‌الجیشی بیشتر در معرض تقابل با یکدیگر هستند، نه‌تنها تمایزهای آنها بیشتر مشهود می‌شود، بلکه تأثیر و تأثرات فرهنگی و هویت در آنها چشمگیرتر می‌شود. بی‌تردید هویت‌های ریشه‌دار تاریخی با اندوخته‌های فرهنگی نیرومند در مسیر تاریخ، کمتر آسیب‌پذیر هستند و برعکس جوامع کوچک با هویت‌های نه‌چندان ملحوظ و منکی بر پاره‌فرهنگی‌های منطقه‌ای و قومی بیشتر آمادگی ادغام اجتماعی دارند و در تاریخ منطقه مشرق‌زمین، ده‌ها قبیله و قوم با فرهنگ و پاره‌فرهنگ‌های گوناگون به‌مرور در جامعه‌های نیرومند جای گرفته و در اختلاط‌های جامعه به شکل جدیدتر درآمده‌اند. محور اصلی هویت جامعه بوده‌اما وقایع جدید چون مشروطیت، تغییر سلطنت، جریان نهضت ملی ایران، ورود پاره‌ای اندیشه‌های جدید و تبلور اصل استقلال و شروع کودتای ۲۸ مرداد و رویدادهایی از این نوع هویت ایرانیان را به شکل نوین و مردمی به نمایش در آورد و در داخل جامعه زیر سلطه اجحاف و استبداد را برملا کرد.

درگذشت فیلسوف ایران‌شهر



دگرگونی‌ها ووقایع آن را توضیح داد. بدین ترتیب‌او باور داشت در این مسیر باید توجه داشت «به‌جای اینکه مقلدان بحث‌های غربی باشیم، نظر خود را به سرشت مواد تاریخ و اندیشه در ایران معطوف کنیم. بدیهی است که در این بازگشت به مواد تاریخ و اندیشه در ایران برای ایضاح سرشت آن مواد به برخی از مفاهیم بحث‌های جدید نیاز خواهد بود، اما با تفتیح آن مفاهیم باید بتوان به نظریه‌پردازی درباره ایران رسید.» بدین ترتیب او تلاش داشت از طریق نوعی بازگشت و بازاندیشی در سنت به مسأله «نحطاط» پرداخته و دست به «تاسیس تجدد دیگری» زند. به تعبیر مرحوم داوود فیرحی، «کاری که طباطبائی با سنت می‌کند، همانند کار آهنگری است که آهن گداخته را آنقدر با پتک می‌کوبد تا شکل بگیرد». با این حال، نزد طباطبائی، نقش یکی از عناصر نظام سنت قدمایی به شکلی مشهودتری اهمیت‌اساسی‌تری را در مقایسه با عناصر دیگر در طول تاریخ به عهده داشته است. به باور او «اندیشه ایران‌شهری همچون رشته ناپیدایی است که دوره قدیم ایران‌زمین را از دوره باستان تا مقدمات مشروطه به هم پیوند می‌زند. بخش بزرگی از نوشته‌های طباطبائی به تبیین مفهوم اندیشه ایران‌شهری، انحطاط، زوال و تصلب سنت در طول تاریخ ایران در سده‌های میانه می‌گذرد. اگر چه هدف طباطبائی از تبیین این مفاهیم، به تعبیر خودش «تاسیس اندیشه سیاسی نوآئین»ی است که در پی تاسیس اندیشه تجدد از مسیر پرسش از سنت

است، اما ترتیب آثار به نظر می‌رسد مسیری متفاوت را پی می‌گیرد. در واقع اگر چه او در تا نیمه دهه هشتاد در آثار خود این مفاهیم و پروژه تاسیس تجدد را دنبال می‌کرد اما در نزدیک به دو دهه اخیر به نوعی آن پروژه را ناتمام گذاشته و بیش از هر چیز به تبیین اندیشه ایران‌شهری بازگشته بود. این مسأله‌ای بود که باعث شد بخش بزرگی از منتقدان، پروژه او را نوعی «احیای ناسیونالیسم‌ذات‌گرا» بنامند.

طباطبائی که در طول دوران فکری خود مجادلات تندی با منتقدان خود داشت و روشنفکران دینی و چپ‌گرا (از علی شریعتی و عبدالکریم سروش گرفته تا جلال آل‌احمد و احسان نراقی و یوسف اذاب‌ری) را با تندترین ادبیات می‌نواخت، در سال‌های اخیر بیش از هر زمان دیگر تلاش داشت با جریان‌های جدیدی که مفهوم تاریخی ایران را به چالش بکشند در نزاع بود. در یکی از نوشته‌های اخیر خود نوشته بود: «ایران به لحاظ تاریخی پیوسته ممالک محروسه بوده است. در ایران همیشه به چند زبان صحبت می‌شده است. دولت‌های ما نیز در مجموع دولت‌های بدی بوده‌اند، اما همین دولت‌های بد ما از بسیاری دولت‌های پیشرفته اروپایی نظیر فرانسه که پس از پیروزی انقلاب ۱۷۸۹ با یک سیاست فرهنگی خشن همه زبان‌های کرد، بهتر عمل کرده‌اند. در فرانسه و یکسان‌سازی کرد، بهتر عمل کرده‌اند. در فرانسه ده‌ها زبان وجود داشت که انقلاب فرانسه آنها را از میان برداشت، اما تنوع فرهنگی ایران این امکان

جشنی جهانی و پیوندهنده جهان ایرانی؛

نوروز پیروز است

فروردین را در چارچوب ماده ۴۹ و تحت عنوان فرهنگ صلح به عنوان روز جهانی نوروز به تصویب رسانده و در تقویم خود جای داد، طی این اقدام که برای نخستین‌بار در تاریخ این سازمان صورت گرفت، نوروز ایرانی به‌عنوان یک مناسبت بین‌المللی به رسمیت شناخته شد.

قطعه‌نامه نوروز به ابتکار نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد و با همکاری جمهوری آذربایجان، افغانستان، تاجیکستان، ترکیه، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان آماده و به مجمع عمومی سازمان ملل ارائه شد، ضمن اینکه ۳ کشور هند، آلبانی و مقدونیه نیز در روز رای‌گیری به کشورهای تهیه‌کننده این قطعه‌نامه پیوستند.

در اطلاعیه دفتر روابط عمومی مجمع عمومی سازمان ملل آمده‌است که امروزه بیش از ۲۰۰ میلیون نفر در ایران، افغانستان، تاجیکستان، جمهوری آذربایجان و سایر کشورهای آسیای میانه و قفقاز، در منطقه بالکان، حوزه دریای سیاه و خاورمیانه آغاز فصل بهار را با سنت باستانی عید نوروز که تأکیدی است بر زندگی در هماهنگی و تعادل با طبیعت، جشن می‌گیرند. در متن به تصویب رسیده در مجمع عمومی سازمان ملل، نوروز، جشنی با ریشه ایرانی که قدمتی بیش از ۳ هزار سال دارد، توصیف شده‌است.

به تدبیر پشت هوا بشکنیم

ایران، بنگلادش یا کانادا نیست!



نیما عظیمی

ناآگاهی از چیستی حقیقی روز بین‌المللی زبان مادری از یک‌سو و سوءاستفاده‌ی جریان‌های قوم‌گرا _خودآگاه و ناخودآگاه _ از سوی دیگر، موجب شده است که در کشور ما، ۲۱ فوریه (دوم اسفندماه) به‌عنوان «روز جهانی زبان مادری»، از چیستی و ماهیت اصلی خود، بسیار دورشده و شکافی عمیق بین مفهوم اصلی و واکنش‌های غیرمرتبط با آن روز ایجادشود و در نتیجه گروه‌های گوناگون در جامه‌ی کارزارهای گوناگون داخلی و خارجی به ضدیت با زبان ملی ایران، فارسی دامن بزنند. روز جهانی زبان مادری در سازمان ملل با پیشنهاد بنگلادش تصویب شد. این ادعا‌های پوشالی درحالی مطرح می‌شوند که هرگونه انفعال و کم‌کاری ازسوی کارگزاران فرهنگی در داخل و بدنه‌ی دولت، فرصت فعالیت‌های ضدایرانی آنان را بیشتر و میدان جولان را برای آن‌ها فراخ‌تر خواهد کرد.

باری! مفهوم «ملت» در ایران، مفهومی کهن است. به عبارات دیگر، ما از همان ابتدای تاریخ «ملت» بوده‌ایم و تاریخ تکوین «ایران» به‌عنوان یک «دولت ملی» را نمی‌توان و نباید با هیچ کشوری ازجمله «کانادا» قیاس گرفت. اساسا ماهیت تاریخی و سیاسی هر کشوری، مختص آن کشور است؛ و ازاین‌رو بدیهی است که تدوین قانون اساسی در کشورهای گوناگون، تا حدود زیادی متأثر از تاریخ و فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی همان کشور باشد. کانادا طبق قانون اساسی خود، کشوری دوزبانه(فرانسوی و انگلیسی) می‌باشد و این متأثر تاریخ شکل‌گیری آن است. در چگونگی تشکیل کانادا در بخشی از تاریخ آن می‌خوانیم: از اواخر قرن پانزدهم، استعمارگران فرانسوی و بریتانیایی دست به استعمار سرزمین‌های گوناگون آمریکای شمالی و کانادای امروزی زدند. فرانسه تقریبا تمام دارایی‌های آمریکای شمالی خود را در سال ۱۷۶۳ در معاهده پاریس پس‌از یک جنگ هفت‌ساله به بریتانیا واگذار کرد. استان بریتانیایی کبک در سال ۱۷۹۱ به دو قسمت کانادای بالا و کانادای پایین تقسیم شد. این دو استان با قانون اتحادیه ۱۸۴۰ به عنوان استان کانادا متحد شدند و این قانون در سال ۱۸۴۱ لازم‌الاجرا شد. در سال ۱۸۶۷، دو مستعمره‌ی دیگر بریتانیا در منطقه، یعنی نیوبرانزویک و نوا اسکوشیا در چارچوب کنفدراسیون به استان کانادا پیوستند و یک نهاد خودگردان تشکیل شد. «کانادا» به‌عنوان نام قانونی کشور جدید و کلمه قلمرو برای عنوان کشور انتخاب شد. در طول هشتاد-و- دو سال بعد، کانادا با ترکیب سایربخش‌های

آمریکای شمالی بریتانیا گسترش یافت و این گسترش با ضمیمه شدن نیوفاندلند و لابرادور در سال ۱۹۴۹ به پایان رسید. اگرچه دولت مسئول در آمریکای شمالی بریتانیا از سال ۱۸۴۸ وجود داشت، بریتانیا به اداره سیاست‌های خارجی و دفاعی کانادا تا پایان جنگ جهانی اول ادامه داد. طی قرن‌ها، عناصر بومی فرانسوی و بریتانیایی و آداب و رسوم مهاجران و استعمارگران فرانسوی و بریتانیایی با همدیگر ترکیب شده و بخش اعظمی از فرهنگ کانادایی را شکل دادند. در ۱۸۴۰ تمام بخش‌های کانادا به یک مستعمرهٔ شبه‌فدرال بندل شده و در عصرحاضر، کانادا همواره نگران استقلال فرهنگی خود است.

انتخاب زبان رسمی در هر کشوری، متر و معیار ویژه و راه‌کارهای جداگانه‌ی خود را می‌طلبد. برای روشن‌تر شدن مطلب فوق، در ادامه، دو مثال ساده را به اجمال از نظر می‌گذرانیم:

«رنت» در مصاحبه‌ای با تلویزیون آلمان در سال ۱۹۷۳ درباره‌ی ایالات‌متحده چنین گفته است: «ببینید این یک دولت-ملت نیست؛ آمریکا دولت-ملت نیست! اروپایی‌ها به‌سختی می‌توانند چنین امر ساده‌ای را درک کنند، اگرچه در نظر مشکلی نداشته باشند. این کشور نه تحت میراث یگانه‌ای، نه با حافظه‌ی مشترک، نه با خاک یا زبان* و نه با اصل و نسب مشترک، با هیچ‌کدام از این‌ها اتحاد پیدانکرده است!

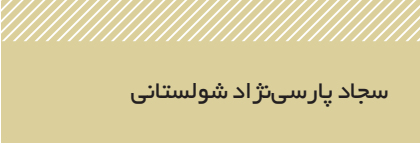
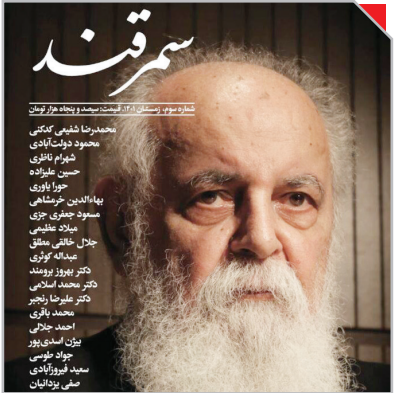
شهروندان را تنها یک‌چیز متحد کرده است که البته آن‌هم زیادی است؛ و آن این‌است که شما با پذیرفتن قانون اساسی شهروند ایالات متحده می‌شوید»؛ و این سخن نمایانگر قراردادی بودن این کشورها -لزومادر راستای منافع اقتصادی و کاربست‌های سیاسی- است. اما تاریخ تکوین ایران به‌عنوان یک دولت ملی را نمی‌توان و نباید از هیچ یک از این کشورها اع‌م‌ز ایالات‌متحده یا کانادا یا کشورهای عربی و اسکاندیناوی و…قیاس گرفت.چه‌این‌که «تکوین ملت در ایران و دولت ملی آن، تاریخ پیچیده و متفاوتی دارد و بدون داشتن نظریه‌ای برای توضیح این پیچیدگی، نمی‌توان دریافت روشنی از تاریخ آن‌ها پیدا کرد.» ۱

در نتیجه «هرملتی باتوجه به جایگاه تاریخی و مقامی که در میان دیگر ملت‌ها دارد، مصالحی نیز دارد. یکی از مهم‌ترین پدیدارهای این م‌ل‌ج، *زبان* و فرهنگ یک ملت است که می‌تواند موجب ارتقاء مقام یک ملت باشد.» ۲

اکنون که تشریحی بسیار مختصر از تفاوت‌های فلسفه‌ی سیاسی، اجتماعی و تاریخی و… کشورها را بیان نمودیم، با کدام منطق می‌توان پذیرفت که در تعیین زبان رسمی، ایران باید طبق قانون اساسی کانادا عمل کند (؟) یا برعکس!

۱_سیدجواد طباطبائی، ملت دولت و حکو مت قانون، مینوی خرد، ص ۱۲۳

۲_سیدجوادطباطبائی، همان، ص ۱۲۵



در گستره سرزمین زاگرس میانی در حد فاصل فارس، اصفهان و خوزستان با پراکندگی طوایفی روبرو هستیم به نام شول که در کنار سایر طوایف ایرانی لر، قشقایی، کرد و عرب خود را متمایز و پارسی تبار معرفی می‌کنند. زبان شناسان گویش شولی را آمیخته‌ای از رماندی و گویش‌های متداول در شهرهای استان فارس بیان می‌کنند (علامه علی اکبر دهخدا) که به دلیل همسایگی و نزدیکی بودن گویش شولی به لری به اشتباه بعضا آنان را لر و گویششان را از دسته لری محاسبه کرده‌اند.ابن بطوطه (۷۴۸) در راه شیراز به کارزون به قبیله شول برخورد کرده‌است و می‌گوید که آنان قبیله‌ای از فارسند که دشت‌نشینند و میان آن‌ها مردمانی پرهیزگار و متقی وجود دارد.

قبایل شولی را در استان فارس در شهرها و روستاهای لامرد، مهر، گله‌دار، شیراز، سپیدان، ممسنی، نی‌ریز، ارستان، فیروزکارزین و … و در استان بوشهر شهرهای دشتستان، جَم و ریز، گناوه و … و در خوزستان شهرهای زیدون، ماهشهر، هندیجان،آبادان، رامهرمز و رامشیر و … و در استان کهگیلویه و بویراحمد شهرهای ایسوج، گچساران، دهدشت و … در استان کرمان، شهرهای سیرجان، جیرفت و … در استان کردستان، کامیارن و .. در لرستان: الیگودرز و درود و بروجرد و .. در چهارمحال و بختیاری: اردل و فارسان و کوهرنگ و … به صورت طوایف کوچک و بزرگ پراکنده و یا زیر پرچم دیگر قبائل با پیشوند و القاب مختلف می‌توان یافت. مانند طوایف کرد شولی، ترک شولی و… که معرفی آنان زمان بیشتری طلب می‌کند.

نام سرزمین شولان را گاه‌ا شولستان، تیرمردیان، باجول، دربند پارس و … می‌خواندند که درون کوره شاپور پارس بوده است.(ابن بلخی) و در سال ۲۳ قمری توسط عثمان‌بن‌ابی‌العاص ثقفی ویران شد (حمد الله مستوفی قزوینی) پس از ورود اعراب به ایران خاندان‌های مختلفی از مردم شول و بزرگان بسیاری از آنان در تاریخ ایران نقش آفرینی کردند که می‌توان به خاندان روزبه یا روزبهان اشاره کرد که کیلیویه فرزند مهرگان از خاندان روزبه از رم بازنگان و رهبر پنج رم فارس بود. (استخری) در آن زمان به عشایر، کرد یا رَم می‌گفتند و از این روی این رموم فاسر را اکراد فارس خوانده‌اند که البته بار قومی نداشته است. پنج رم فارس به شرح زیر می‌باشند:

- ۱-رم بازنگان (رم گیلویه)
- ۲-رم لوالگان (احمد بن لیت)
- ۳-رم دیوان یا رم سوران (حسین بن صالح)
- ۴-رم کارن یا رم شهریار (احمد بن حسن)
- ۵- رم وزیان. (یاقوت حموی) که این عشایر در گستره کوره فارس به اسکان و بعضا کوچ می‌پرداختند و پنج کوره فارس نیز از این قرار است:
۱- کوره استخر
- ۲- کوره دارابگرد
- ۳- کوره اردشیر
- ۴- کوره شاپور
- ۵- کوره قبا

اما کیلیویه روزبهانی در دوره هارون الرشید عباسی در سال های ۱۴۰ قمری برای دفع سلطه اعراب بر نواحی مرکزی ایران به جنگ خاندان دلفی عجلی می‌رود و موفق به کشتن مغلل بن عیسی برادر ابودلف عجلی حاکم جبال می‌شود و برای مدتی بر نواحی عراق عجم تا فارس مسلط می‌شود تا اینکه در سال ۱۹۶ قمری به دست ابودلف جبلی کشته می‌شود. (یعقوبی،ابن اثیر)

همچنین در زمان سلطه ترکان بر ایران نیز در زمان کشمکش های بین سلطان مسعود غزنوی و سلطان طغرل بیگ سلجوقی چهار پهلوان شول در این واقعه حضور داشتند شامل: شاه‌روشن (شه روشن، شهروز) پهلوان ۱۶ ساله، فیروز بخت پدر شه روشن، اتابک فریدون نوزاد و بهروز بهزاد که در سال های ۴۲۶- تا ۴۵۱ در ایران و عراق کنونی نقش آفرینی کردند.

آنچنانکه کتاب سلجوق‌نامه نیشابوری می‌گوید: سرجمله بهروز بهزاد بود / اتابک فریدون نوزاد بود / دگر بود شهروشن آن پهلوان / که سردار شولان بدان نوجوان

○○○

که شهروش فیروز داند پسر / به کویاب و هبیت بسان بدر / هنوز آن پسر شازنده ساله بود / که از هبیتش شهر در ناله بود

○○○

اتابک فردون و فیروز گرد

دگر بود شهروشن آن شول گرد

○○○

سمرقند و یژه سایه

سومین شمارهٔ فصلنامهٔ «سمرقند» در ۵۹۲ صفحه منتشر شد و از صبح یکشنبه بیست و یکم اسفندماه ۱۴۰۱ در کتابفروشی‌ها و ده‌کده‌های روزنامه‌فروشی در دسترس قرار گرفته است. سردبیر مهمان این شماره، یلدا ابتهاج است.

سالشمار زندگی و آثار ه.ا. سایه، زندگی و شعر سایه، سه گفتار درباره سایه و شعر او/ محمدرضا شفیعی کدکنی، سایه، عدالت‌خواه و مرگ آگاه/ محمود دولت‌آبادی، روشن‌تر از آفتاب مردی/ میلاد عظیمی، گل پیشرس/ مهدی حمیدی شیرازی، بازگویی آواز مردم/ مرضی کیوان، درباره غزل و شیوه‌های تازه شعر فارسی/ محمدحسین شهریار، درباره «شنگیر»/ پرویز ناتل خانلری، درباره «زمین»/ مهدی اخوان ثالث، سنگی زیر آب/ غلامحسین یوسفی، هوشنگ ابتهاج/ بزرگ علوی/ سعید فیروزآبادی، رنگ صدای سایه/محمدکریم‌زاده، کوتاه‌سروده‌های سایه، در سایه

چهار

تاریخ

History

چکیده‌ای از سرگذشت مردمان شول

پهلوانان شول در تاریخ ایران



دگر باره فرمود شهروز را
که بخشیدم این جمله فیروز را
همه مردم گرد و شولان گرد
مرنجان (شاهان) و سواران احشام گرد
○○○

پس از اختلاف قدرتی که میان دوبرادر ناتنی یعنی طغرل

بیگ و ابراهیم ینال رخ داد نیز لشگریان شول میان این دو برادر تقسیم شدند. دسته فیروز بخت شول در خدمت طغرل بیگ و دسته شاهروشن شول فرزند فیروزبخت در خدمت ابراهیم ینال بود که پس از شکست لشگریان شاهروشن با وساطت پدر از جانش چشم‌پوشی کرد و سپس ابراهیم ینال در قلعه‌ای در همدان کشته می‌شود و فیروز بخت، دختر ابراهیم ینال را به عقد شاهروشن در می‌آورد و فردای عروسی خود با لشکری از شولیان به بغداد می‌رود و حکومت نهنداد و الوند به دست شاهروشن شول به عدل و داد سپرده می‌شود.

در این خصوص نیز سلجوق‌نامه نیشابوری می‌گوید:

چو فیروز شهروز داماد کرد
به روز دگر عزم بغداد کرد
نهانود و الوند و آن مرز و بوم
مسلم به شهروز شد با رسوم
مالزَم برش لشگر شول و گرد
اتابک فریدون و فیروز گرد
دگر شاهروشن ابا شهریار
همه مردم کاری نامدار
به ضبط ولایات مشغول شد
همه در پی عدل و معقول شد

در این دوره بود که شاخه‌ای از قبائل شول در عراق حضور پررنگی از خود نشان می‌دهند و در نواحی شهر زور قلعه‌ای به نام قلعه شولان تأسیس می‌کنند و شماری از آنان در موصل اسکان می‌یابند (رشید فضل الله همدانی) که دامنه نفوذ آنان به نواحی دینور و همدان و نهاوند و شاپور خواست (خرم آباد) تا شمال خوزستان تا سال ۵۱۱ می‌رسد و در شجره نامه آنها چنین آمده است سرخاب بن بدر بن مهمل بن ابی شول (ابن الوردی) که به اشتباه آنان را کرد خواندند و بازمانده آنان امروزه در میان قبائل گوران و شیک بوده و معروف‌ترین آنها قبیله روزبئیانی (روزبهانی) است و شهاب الدین عمری به وضوح از ۴ دسته از قبائل در زاگرس نام می‌برد: کرد، لر، شول و شبانکاره و می‌گوید حکمرانی شول‌ها همانند حکمرانی شبانکاره‌ها است و در قتل و شعور در تعادل می‌باشند و مردمی سخاوتمند و در عهد و پیمان خویش پایبند و بسیار مهمان نوازند.

در این میان سندی به چشم می‌خورد که بر بسیاری از تاریخ پژوهان پوشیده مانده است؛ هنگامی که در میان سلطان مسعود غزنوی و سلطان طغرل بیگ سلجوقی جنگ رخ می‌دهد پهلوان فیروز بخت شول که در آن زمان پهلوان جوانی بود که با تیرش شیر را از پای در می‌آورد و با گرزش مغز فیل را به زمین می‌افکند، در خدمت سلطان مسعود بود که نویسنده کتاب، فیروز بخت را از نژاد گِیو و گودرز از مرز اصفهان معرفی می‌کند چنانچه اشکار است گِیو و گودرز از

خورشید (تأملی در کوتاه‌سروده‌های سایه)/مسعود جعفری جزوی، با «سایه» در سایه خاطرات/ایرج افشار، درباره سایه/محمدابراهیم باستانی پاریزی، خط طولانی دیدار با سایه/ حسین منزوی، چهل سال۰۰۹ نه، خیلی بیشتر!/اسمین پهبهانی، زیستن با سایه و مرتضی کیوان/ پوری سلطانی، یکی از آن لحظات ناب/حورا یآوری، «حصار»/ حسین علیزاده، ابتهاج، دوست‌داشتنی‌تر از شعرش/محمدرضا شجریان، تا تو با منی/محمدرضا لطفی، زیر سایه او/ پرویزمشکتابیان، نفس سایه/ شهرام نظری، ای سایه! سحرخیزان، دلواپس خورشیدندان/ رضا مقصدی، رمزی از آن خوش‌حال‌ها/ عبدالله کوثری، گفت‌وگو با هوشنگ ابتهاج/بیژن اسدی‌پور، دیدار و گفت‌وگو با یلدا ابتهاج، گزارش جلسه دیدار و گفت‌وگو با یلدا ابتهاج/ پریسا احدیان، سایه، همیشه پنهان در پس بندار ما/ یلدا ابتهاج، عشق فراوان استاد به ایران/دکتر علیرضا نجبر، دل‌بستگی به ایران و ایرانی/ دکتر بهروز برومند از جمله مطالب این شماره سمرقند است.

ارملکی، توانی، کسدانی، مدیحه، اکورد، کولارد و دیگر قبائل که انساب ایشان معلوم نیست، به او پیوستند که همین‌ها منجر به قدرت گیری اتابک هزار اسب شد تا به نواحی شولستان، اصفهان، فارس، خوزستان بتازند و بخش هایی از آن‌ها را تصرف کند.

در زمان مغول‌ها بارها اتابک یوسف شاه لر قصد تصرف کهگیلویه شولستان را داشت که با قوای شول مواجه شد و نتیجه‌ای حاصل نکرد. اما در دوران سلغریان فارس، حاکم قلعه نی‌ریز فارس امیر حسین شول بود (صاحب شیانکاره‌ای) در این سال ۶۲۸ اتابک سلغری برای دفع فتنه اش را در جزایر کیش، بحرین و دیگر بنادر لشگری از شول و مغول و لر به بنادر جنوب ارسال می‌کند و جزیره کیش و بنادر را باز پس می‌گیرد تاجایی که بنادر از مغول و شول مملو شد (محمد میرک حسینی). در سال های ۶۸۰ خاندان بازرگانی به نام کایدتاج امیر شول علاوه بر بازرگانی، حاکم بر نواحی شمالی شیراز، و قلعه فهندژ و ساکن در تنگ شول بیضاه فارس بود (شجاع) و در سال های ۷۴۰ تا ۷۹۰ امیر غیاث الدین شول حاکم شولستان در قلعه سفید نوبندگان بود (سید علی موید ثابتی) و در کشمکش های نظامی میان آل مظفر، آل اینجو و تیموریان، قبائل شول بعنوان قوای نظامی برخی از این حکومت‌ها ایفای نقش می‌کردند و امیر غیاث الدین شول توسط مدعیان حکومت آل مظفر نابینا می‌شود این حوادث منجر به پراکنده شدن خاندان های کاید تاج امیری شول مانند سایر قبائل شول به مناطق مختلف می‌شود. در دوران صفویان نیز القاص میرزا صفوی برادر شاه طهماسب صفوی دست به عصبان زد و به جهت تصرف دژ سفید شولستان عازم فارس شد که با کایدان شول وارد جنگ می‌شود (فسائی، اسکندر بیگ). همچنین در دوران شاه طهماسب صفوی کاید تاج امیر بهرام سری شول بعنوان حاکم ایلات و عشایر بین اصفهان، فارس و خوزستان می‌شود که چهل و چهار سال دست به اصلاح و آبادی می‌زند و از تاخت و تاز عشایر به شهرها جلوگیری می‌کند تا اینکه بدلیل حسادت حاکم قزلباش همدان یعنی امیرخان موصولی ترکمان به قدرت گیری تاجیک‌ها (فارس‌ها) به پناهه وصول مالیات با ایشان وارد جنگ می‌شود که در جنگ، شولان شکست میخورند و بجای آنان، جهانگیر و پسرش خلیل از نسل شیخ زاهد گیلانی را جایگزین کاید تاج امیر بهرام سری شولی می‌کنند و نام کلیه ایلات میان آن سه استان را بختخاری می‌گذارند. (سردار اسعد بختیاری). در اواخر صفویه و اوایل افشاریه نیز آخرین بلوک شولستان بدست لرهای ممسنی تصرف شد و نام شولستان به مرور برچیده شد (محمد میرک حسینی) با پراکنده شدن شول‌ها نام و نشان آنان نیز در تاریخ کمرنگ شده و آن انسجام اولیه خود را از دست داده اند و در دوره های زندگی، قاجار و پهلوی و معاصر اگر تحرکاتی از قبائل شول بوده است، با نام های دیگری و یا زیر پرچم دیگر ایلات ایفای نقش کردند و یا در میان صفحات تاریخ در میان اخبار و حوات کمرنگ به گوش می‌رسد که شرح جزئیات آن نیاز دارد.موشکافی دقیق تری در تاریخ صورت بگیرد که میتوان فصل دیگری از پژوهش را به روی ما بگشاید.

نسل کاهه انگرگ می‌باشد و این نتیجه گیری حاصل می‌شود که مردمان شول در آن زمان خود را از نسل کشوادیان و کاهه انگرگ اصفهانی معرفی می‌کرده‌اند. در این جنگ و پیکارها پس از زخمی کردن چغری بیگ توسط فیروزبخت، طغرل بیگ کسجری در تلافی زخم برادر، پهلوان فیروزبخت را زخمی می‌کند و به اسارت و خدمت خود در می‌آورد .

(حسنی بزدی-سلجوقیان)
سیوم بود فیروز بخت آن دایر
که از سهم او پنجه بفکند شیر
طغرل بیگ و دسته شاهروشن شول فرزند فیروزبخت در خدمت ابراهیم ینال بود که پس از شکست لشگریان شاهروشن با وساطت پدر از جانش چشم‌پوشی کرد و سپس ابراهیم ینال در قلعه‌ای در همدان کشته می‌شود و فیروز بخت، دختر ابراهیم ینال را به عقد شاهروشن در می‌آورد و فردای عروسی خود با لشکری از شولیان به بغداد می‌رود و حکومت نهنداد و الوند به دست شاهروشن شول به عدل و داد سپرده می‌شود.

چو فیروز شهروز داماد کرد
به روز دگر عزم بغداد کرد
نهانود و الوند و آن مرز و بوم
مسلم به شهروز شد با رسوم
مالزَم برش لشگر شول و گرد
اتابک فریدون و فیروز گرد
دگر شاهروشن ابا شهریار
همه مردم کاری نامدار
به ضبط ولایات مشغول شد
همه در پی عدل و معقول شد

در این دوره بود که شاخه‌ای از قبائل شول در عراق حضور پررنگی از خود نشان می‌دهند و در نواحی شهر زور قلعه‌ای به نام قلعه شولان تأسیس می‌کنند و شماری از آنان در مسکن بخشی از طوایف شولان بوده است که پیشوای آنان سیف الدین ماکان روزبهانی بود اما در این زمان، صد خانوار کرد از جبل السماق شام به رهبری ابوالحسن فضلوی به این منطقه می‌آیند و به حاکمان لر می‌پیوندند. در آن زمان سیف الدین ماکان روزبهانی توسط نصرالدین محمد بن هلال بن بدر حاکم لر بزرگ کشته می‌شود(معینی نطنزی، حمد الله مستوفی قزوینی) و به مرور حکومت مناطق لر در دستان همین خاندان کرد می‌افتد و این درحالیست که در آن زمان حکومت شولستان بدست نجم الدین اکبر شول بود که بر مناطق کهگیلویه و شمال غرب فارس حکمرانی می‌کرد.

در ادامه، دوباره در اوایل قرن ششم قبائل کرد بسیاری از جبل السماق شام به اتابک لر هزار اسب که از نوادگان ابوالحسن فضلوی کردی بود پیوستند که حمد الله مستوفی قزوینی نام آنها را این چنین ذکر می‌کند ۲ طایفه عرب چون گروه انبوه عقیلی از عقیل ابن ابوطالب و طایفه حاسمی از نسل هاشم بن عبدالمناف و ۲۷ طایفه کرد و آسترکی، موکابه، بختیاری، جوانکی، بیدانیان، زاهدیان، علانی، کوتوند، بتوند، بوازکی، شوند، زاکی، جاکی، هارونی، اشکی، لوی، لیراوی، مموی، یخموئی، کماکشئی، مماسنی،

یکه سره آزاده بود از بهشت

شهیدان خلیج فارس

شهیدان حمید و مهدی باکری دو شهید از خطه آذربایجان بودند که هر دو برای دفاع از میهن جان شریفشان را هدیه کردند و پیکرشان نیز در خلیج فارس جاودانه شد و هرگز پیدا نشد.

مهدی باکری به سال ۱۳۳۳ ه‍.ش در شهرستان میاندوآب متولد شد. در دوران کودکی، مادرش را از دست داد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ارومیه به پایان رساند و در دوره دبیرستان (همزمان با شهادت برادرش علی باکری به دست ساواک) وارد جریانات سیاسی شد. مهدی باکری پس از اخذ دیپلم با وجود آنکه از شهادت برادرش بسیار متأثر و متالم بود، به دانشگاه راه یافت و در رشته مهندسی مکانیک مشغول تحصیل شد. از ابتدای ورود به دانشگاه تبریز یکی از افراد مبارز این دانشگاه بود.

او برادرش حمید را نیز به همراه خود به این شهر آورد. بعد از پیروزی انقلاب و به دنبال تشکیل سپاه پاسداران، به عضویت این نهاد در آمد و در سازماندهی و استحکام سپاه ارومیه نقش فعالی را ایفا کرد. پس از آن بنا به ضرورت، دادستان دادگاه انقلاب ارومیه شد. همزمان با خدمت در سپاه، به مدت ۹ ماه با عنوان شهردار ارومیه نیز خدمات ارزنده‌ای را از خود به یادگار گذاشت. ازدواج شهید مهدی باکری مصادف با شروع جنگ تحمیلی بود. مهپره همسرش اسلحه کلت او بود. دو روز بعد از عقد به جبهه رفت و پس از دو ماه به شهر برگشت و بنا به مصالح منطقه، با مسئولیت جهاد سازندگی استان، خدمات ارزنده‌ای برای مردم انجام داد. شهید باکری در مدت مسئولیتش به عنوان فرمانده عملیات سپاه ارومیه تلاش‌های گسترده‌ای را در برقراری امنیت و پاکسازی منطقه از لوٹ وجود واپسگنان و مزدوران شرق و غرب انجام داد و به رغم فعالیت‌های شبانه روزی در مسئولیت‌های مختلف، پس از شروع جنگ تحمیلی، تکلیف خویش را در جهاد با متجاوزین به میهن دید و راهی جبهه‌ها شد. شهید باکری با استعداد و دلسوزی فراوان خود توانست در عملیات فتح المبین با عنوان معاون تیپ نجف اشرف در کسب پیروزی‌ها موثر باشد.

در این عملیات یکی از گردان‌ها در محاصره قرار گرفته بود، که ایشان به همراه تعدادی نیرو، با شجاعت و تدبیر بی‌نظیر آنان را از محاصره بیرون آورد. در همین عملیات در منطقه رقابیه از ناحیه چشم مجروح شد و به فاصله کمتر از یک ماه در عملیات بیت المقدس (با همان عنوان) شرکت کرد و شاهد پیروزی لشکریان اسلام بر متجاوزین بعثی بود. در مرحله دوم عملیات بیت المقدس از ناحیه کمر زخمی شد و با وجود جراحتهایی که داشت، در مرحله سوم عملیات به قرارگاه فرماندهی رفت تا برادران بسیجی را از پشت بی‌سیم هدایت کند. در عملیات رمضان با سمت فرماندهی تیپ عاشورا به نبرد در داخل خاک عراق پرداخت و این بار نیز مجروح شد، اما با هر نوبت مجروحیت، وی مبرم‌تر از پیش در جبهه‌ها حضور می‌یافت و بدون احساس خستگی برای تجهیز، سازماندهی، هدایت نیروها و طراحی عملیات، شبانه روز تلاش می‌کرد. در عملیات مسلم بن عقیل با فرماندهی او بر لشکر عاشورا و ایثار رزمندگان، بخش عظیمی از خاک ایران اسلامی و چند منطقه استراتژیک آزاد شد. شهید باکری در عملیات والفجر مقدماتی و والفجر یک، دو، سه و چهار با عنوان فرمانده لشکر عاشورا، به همراه بسیجیان، در انجام تکلیف و نبرد با متجاوزین، آمادگی و ایثار همه جانبه‌ای را از خود نشان داد. در عملیات خیبر زمانی که برادرش حمید، به درجه‌شهادت نایل آمد، با وجود علاقه خاصی که به او داشت، بدون ابراز اندوه با خانواده‌اش تماس گرفت و چنین گفت: شهادت حمید یکی از الطاف الهی است که شامل حال خانواده ما شده است و در نامه‌ای خطاب به خانواده‌اش نوشت: «من به وصیت و آرزوی حمید که باز کردن راه کربلا می‌باشد همچنان در جبهه‌ها می‌مانم و به خواست و راه شهید ادامه می‌دهم تا اسلام پیروز شود.» مهدی باکری فرماندهی عملیات بدر را به عهده گرفت. به خاطر شرایط حساس عملیات، طبق معمول، به خطرناک‌ترین صحنه‌های کارزار وارد شد و در حالی که رزمندگان لشکر را در شرق دلچه از نزدیک هدایت می‌کرد، تلاش می‌کرد تا مواضع تصرف شده را در مقابل پاتک‌های دشمن تثبیت کند. این عملیات گسترده در محور هور

الهیوزه در تاریخ ۱۳ اسفند ۱۳۶۳ با محوریت سپاه و فرماندهی شهید باکری انجام شد. چندین لشکر نیروی زمینی ارتش و سپاه پاسداران از جمله لشکر ۲۱ و ۲۸ پیاده، تیپ ۵۵ هوابرد، لشکر ۳۱ عاشورای آذربایجان و سپاه اصفهان و خوزستان در این عملیات شرکت داشتند. رزمندگان در پیشروی اولیه از جزایر مجنون موفق به گرفتن پاسگاه تراهه و تسخیر قبولی در کنگور، به سرپازی رفت و بعد از پایان خدمت، در عملیات بدر در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۶۳، در نبردی، بر اثر اصابت تیر مستقیم نیروهای بعثی، به شهادت رسید. هنگامی که پیکرش را از طریق آب‌های هورالعظیم انتقال می‌دادند، قایق حامل پیکر وی، مورد هدف آر بی جی دشمن قرار گرفت و جسدش مفقود شد. شهید حمید باکری نیز در سال ۱۳۳۴ در آذربایجان غربی به دنیا آمد. او تحصیلات متوسطه را در دبیرستان فردوسی در ارومیه به پایان رساند و بعد از اخذ دیپلم، با وجود قبولی در کنگور، به سرپازی رفت و بعد از پایان خدمت، حدود یک سال در تبریز ساکن شد و به مطالعه و خودسازی پرداخت. از شهید حمید باکری نسبت به آنچه از مهدی باکری گفته و منتشر شده، کمتر سخن به میان آمده است. شاید یکی از دلایل آن این باشد که او برادر مهدی و همراه همیشگی وی بود و گفتن از مهدی، بیاترگ خاطرات حمید بود. شهید حمید همیشه در کنار مهدی و همرزم وی بود. شهید حمید باکری در سال ۱۳۶۰ به آبادان رفت و در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس، فرماندهی یکی از گردان‌های تیپ نجف‌اشرف را بر عهده داشت و در گشودن دژ مستحکم عراقی‌ها در خرمشهر بسیار جان‌فشانی کرد. هم‌زمان با فرماندهی مهدی باکری در تیپ ۳۱ عاشورا، حمید نیز به تیپ ۳۱ پیوست و در عملیات مسلم بن عقیل، فرمانده محور یکم تیپ عاشورا و در والفجر مقدماتی، فرمانده تیپ ۹ لشکر ۳۱ عاشورا بود. همچنین در عملیات‌های والفجر ۱، والفجر ۲، والفجر ۴، و خیبر، جانشینی فرمانده لشکر ۳۱عاشورا را بر عهده داشت. در جریان عملیات خیبر وقتی که دشمن عزم خود را جزم کرده بود تا با یک پاتک سنگین و با کمک تانک‌ها و زره‌پوش‌های خود از دشت شمال منطقه «شوه»، نیروهای خود را از بل جزیره جنوبی عبور داده و جزیره را به تصرف خود درآورد، مهدی برای ناکام گذاشتن دشمن، حمید را به این منطقه اعزام کرد تا فرماندهی رزمندگان لشکر عاشورا برای دفع پاتک وسع دشمن را بر عهده بگیرد و دشمن را از تصرف جزیره ناامید سازد.

صبح روز بعد خبر می‌رسد که عراقی‌ها پول را گرفته‌اند و به‌طرف جزیره می‌آیند. مهدی باکری یکی از فرماندهان خود به نام مرتضی یاغچیان را می‌فرستد که به حمید کمک کند، اما بازمه مشکل او حل نمی‌شود.

حمید مرتب وضعیتش را گزارش می‌کرد و درخواست نیرو و خمپاره می‌کرد، اما مهمات نبود. مسیرهای پشتیبانی‌ها به‌شدت بمباران می‌شد. در آنجا کازمپی به یکی از نیروها می‌گوید برود جنازه حمید را به عقب بیاورد. مهدی می‌شنود و به شهید کازمپی می‌گوید نیازی نیست. کازمپی اصرار می‌کند و می‌گوید شاید که بعداً فرصت نشود، اما مهدی با عصبانیت می‌گوید که هر وقت جنازه بقیه را آوردم، جنازه حمید را هم می‌آوریم. جنازه حمید همراه با دیگر همرزمانش در جزیره ماند و امکان بازگرداندن آن فراهم نشد و پیکر پاکش جاودانه شد.

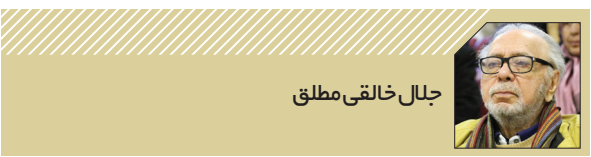
به بهانه بیست و یکم اسفندماه روز بزرگداشت حکیم نظامی، شنبه بیستم اسفندماه ۱۴۰۱، برج آزادی تهران با اشعار این حکیم پارسی گو نورافشانی شد. به بهانه بیست و یکم اسفندماه روز بزرگداشت حکیم نظامی شاعر بزرگ پارسی قرن ششم؛ شنبه بیستم اسفندماه ۱۴۰۱ ساعت ۲۱ برج آزادی تهران با اشعار این حکیم پارسی گو نورافشانی شد. این فعالیت فرهنگی و هنری به سفارش ستاد ملی بزرگداشت حکیم نظامی و با همکاری برج آزادی تهران صورت پذیرفت.

نورافشانی برج آزادی تهران با اشعار حکیم نظامی از جمله رویدادهای مرتبط با هفته بزرگداشت این حکیم ایرانی است که در تهران، مراکز استان ها و نمایندگی های فرهنگی ایران در خارج از کشور درحال انجام است.

گفتنی است در پی ادعاهای جمهوری آذربایجان و تلاش برای تصاحب این شاعر ایرانی هفته بزرگداشت نظامی گنجوی در سراسر کشور گرمای داشته می‌شود و مراسم هایی در اریزنی‌هایی فرهنگی ایران در کشورهای مختلف برگزار می‌شود.



تاریخ روز پایان نظم شاهنامه



در پایان بیشتر دستنویسهای کامل شاهنامه، روز پایان نظم پادشاهی یزدگرد سوم، روز ارد از اسفندرامذ یاد شده است. از آن جایی که این تاریخ روز در اکثر دستنویسها در ارتباط با تاریخ سال پایان نظم شاهنامه آمده است، پس به احتمال بسیار تاریخ روز پایان نظم شاهنامه نیز هست. ولی از سوی دیگر چون در دستنویسهای شاهنامه برای تاریخ سال پایان نظم کتاب دو تاریخ آمده، یکی سال ۲۸۴ هجری و دیگر سال ۴۰۰ هجری، (۱) از این رو روشن نیست که تاریخ روز ارد اسفندرامذ، یعنی ۲۵ اسفند، در اصل مربوط به سال پایان نخستین نظم شاهنامه، یعنی سال ۲۸۴ بوده، یا مربوط به سال پایان نهایی آن که سال ۴۰۰ هجری باشد. پاسخ به این پرسش موضوع این گفتار است. نخست نگاهی به دستنویس‌های می‌اندازیم: از میان پانزده دستنویس اساس تصحیح نگارنده، در ۱۰ دستنویس تاریخ ۲۵ اسند با سال ۴۰۰ هجری مرتبط است. این دستنویسها (۲) عبارتند از: ل (مورخ ۶۷۵ هجری)، س (۷۳۱)، لن (۷۳۳)، ق (۷۴۱)، ک (۷۵۲)، لی (۸۴۰)، و (۸۴۸)، ی (۸۴۹)، ز (۸۵۲) و ل (۸۹۱). ولی در و میان دو بیتی که به ترتیب تاریخ روز و تاریخ سال را دارند، ۴۴ بیت فاصله افتاده است که در نتیجه ارتباط آنها از هم گسسته و از اعتبار گزارش آن کاسته شده است. متن این دو بیت در این دستنویسها چنین است:

سرآمد (س، ل): به سرشد) کنون قصه‌ی یزدگرد

به ماه سفندرامذ روز ارد (۳)

ز هجرت شده پنج هشتاد بار

به نام جهاندار کردگار

در مقابل در ۴ دستنویس تاریخ روز ۲۵اسفند با سال ۲۸۴ هجری مرتبط است. این دستنویسها عبارتند از: ق(۷۹۶)، ل (۳) (۸۴۱)، ب (۸۹۴) وس (۲) (۹۰۳). ولی در این جا نیز در ق (۲) میان این دو بیت ۲۱ بیت فاصله افتاده و در نتیجه ارتباط آنها از هم بریده شده است. همچنین در ل (۳) بیت دوم دارای ضبطی به کلی متفاوت است:

سرآمد کنون قصه‌ی یزدگرد

به ماه سفندرامذ (۳) ل) – مه) روز ارد

و هجرت از صد سال و هشتاد و چار

به نام جهاندار کردگار

ل (۳): ز هجرت شده سیصد از روزگار

چو هشتاد و چار از برش برشمار

باقی می‌ماند دستنویس ب (۸۴۴) که بیت نخستین را اصلاً ندارد و در بیت دوم تاریخ ۳۸۴: ز هجرت سه صد سال و هشتاد و چهار..) دارد. همچنین در ترجمه‌ی عربی بنداری از مضمون بیت نخستین اثری نیست و او نیز تاریخ پایان شاهنامه را ۳۸۴ گزارش کرده است.

اکنون با در نظر گرفتن این که نه تنها اکثریت بزرگ دستنویسهای اساس تصحیح ما، بلکه کهن ترین و به نسبت معتبرترین آنها، تاریخ ۲۵ اسفند را در ارتباط با سال ۴۰۰ آورده‌اند، می‌توان گفت که به احتمال بسیار روز ۲۵ اسفند تاریخ پایان نهایی سرایش شاهنامه است. همچنین از آن جاییکه بنداری قاعدتا نباید بیت نخستین را که شامل گزارش تاریخ روز است، در ترجمه حذف کرده باشد، پس محتمل است که دستنویس اساس او نیز مانند دستنویس ب بیت نخستین اصلاً نداشته بود که این خود می‌تواند تأییدی بر این باشد که شاعر بیست مربوط به تاریخ روز را در ارتباط با سال ۴۰۰ گفته بود و نه در ارتباط با سال ۳۸۴.

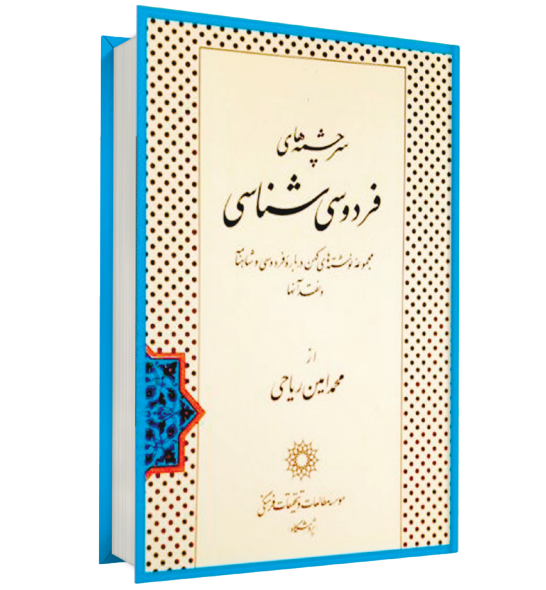
از سوی دیگر، اگر در این پژوهش به سراغ دستنویسهای دیگری نیز برویم، ممکن است که حساب ما از نگاه شمار دستنویسهایی که یکی از دو تاریخ سال را دارند به هم بخورد. چنانکه برای مثال از میان دستنویسهای دیگری که نگارنده معرفی کرده است، (۴) در ۱۰ دستنویس تاریخ ۲۵ اسفند در ارتباط با سال ۲۸۴ آمده است و در ۶ دستنویس در ارتباط با سال ۴۰۰ ولی با در نظر گرفتن این که این دستنویسها از اعتبار کمتری برخوردارند و بیت دوم را نیز به چند ضبط گزارش کرده‌اند، (۵) تغییری در نتیجه گیری ما نمی‌دهد. در هر حال نظر تقی زاده که بیت گزارش تاریخ روز را با سال ۲۸۴ مرتبط

نورافشانی برج آزادی تهران

با اشعار حکیم نظامی



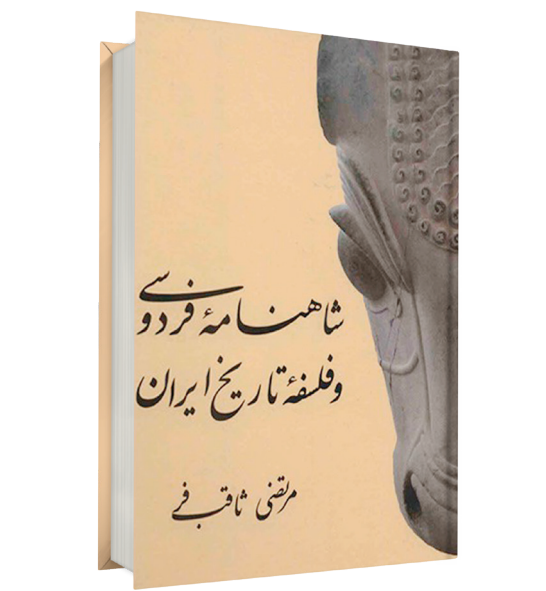
شاهنامه فردوسی از جمله گنج‌های بی‌ظنیر زبان و ادب فارسی است که با گذشت قرن‌ها از نگارش و خوانش و سرایش آن همچنان در پهنه فرهنگ، هنر و ادبیات ایران زمین می‌درخشد و خودنمایی می‌کند. گویی فردوسی و شاهنامه‌اش همچنان بر مدار آفرینش هستند و ذوق و شوق خواندن، فهمیدن و لذت بردن را طلب می‌کنند. با هم به مرور و معرفی شماری از کتاب‌های منتشر شده مرتبط با شاهنامه فردوسی می‌پردازیم.



«سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی» اثر محمدامین ریاحی
نویسنده کتاب سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی از پژوهشگران و فردوسی‌شناسانی است که در دو کتاب با جمع‌آوری تمام گفته‌ها و نوشته‌های مربوط به حکیم توس از تذکره‌ها و تاریخ‌ها، ضمن به‌دست‌دادن یک چشم‌انداز کلی از زندگی حماسه‌سرای بزرگ ایران و اثر بزرگش، مقدمه‌ای انتقادی بر هر یک مطالب نیز نگاشته است. این مطالب و متن‌ها به ترتیب تاریخی آورده شده‌اند تا اصلت هر مطلب مشخص شود.

نویسنده با بررسی این مطالب به این نتیجه رسیده است که مهم‌ترین منابع درباره زندگی فردوسی، نزدیک‌ترین منابع به عصر فردوسی، یعنی مقدمه‌های چهارگانه دست‌نویس شاهنامه (مقدمه شاهنامه ابومنصوری، مقدمه نسخه فلورانس یا مقدمه ۸۰۰ ساله، مقدمه سوم یا مقدمه اوسط و مقدمه بابسنقری) است که متعلق به قرون پنجم تا نهم می‌شوند.

او در مقدمه کتاب «سرچشمه فردوسی‌شناسی» گفته است: «این مجموعه سیر فردوسی‌شناسی را در هزار سال گذشته، چون آئینه روشنی پیش چشم جویندگان می‌گذارد، تا سابقه ظهور افسانه‌ها و مراحل تحولات آن‌ها را بنگردند و از افسانه‌ها به حقیقت‌ها برسند، و چهره تابناک بزرگ‌ترین حکیم و شاعر ایران را از پشت غبار قرون و اعصار به روشنی ببینند.» کتاب «سرچشمه فردوسی‌شناسی» شامل ۶۵ گفتار کوتاه و جذاب است که شماری از آن‌ها عبارتند از: «فردوسی از زبان خودش»، «شاهنامه و شاعران معاصر فردوسی»، «نخستین مقلد و ستایشگر فردوسی»، «استان پشیمانی محمود و فردوسی»، «پژوهشگاه علوم انسانی» کتاب «سرچشمه فردوسی‌شناسی» را روانه بازار کتاب کرده است.



«شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران» کتابی از مرتضی ثاقب‌فر
کتاب مورد اشاره با فلسفه تاریخ و خودآگاهی تاریخی پیوند دارد و ویژگی‌هایی را به تصویر می‌کشد که همگی نشان از آگاهی و خودآگاهی ایرانیان دارند. شاهنامه فردوسی در بای معرفت، حکمت، فلسفه، اخلاق و درس زندگی است و خودآگاهی تاریخی و حماسی در ایران و بازتاب آن در شاهنامه در این کتاب بررسی می‌شود، زیرا خودآگاهی ایرانی در تمام تاریخ و فرهنگ ایران پدیدار است.

«خودآگاهی ایرانی و پیدایش شاهنامه» در فصل نخست کتاب جای گرفته و در این فصل، ابتدا به پیشینه خودآگاهی تاریخی و حماسی در ایران و بازتاب آن در شاهنامه اشاره شده است. ثاقب‌فر می‌نویسد که خودآگاهی ایرانی در تمام تاریخ و فرهنگ ایران پدیدار است. همانند باور به مینوهای دینی، اعتقاد به نبرد نیکی و بدی و راستی و دروغ، ایمان به رسالت آدمی از سوی خداوند برای پیکار با بدی، اتکای به یزدان، گوش به نظام دادگرنه سیاسی، نقش طبقات اجتماعی و موارد دیگری که همگی نشان از آگاهی و خودآگاهی ایرانی دارند.

فصل دوم کتاب درباره «شالوده‌های فرهنگی شاهنامه» است. این شالوده‌ها شامل اسطوره‌های ایرانی و فلسفه دینی ایرانیان در روزگار باستان است. نویسنده، اسطوره، دین و حماسه را سه پایه‌ای می‌داند که روح یک قوم را می‌سازد و ژرفای فرهنگی جامعه‌را شکل می‌دهد. پس برای دریافت درون و محتوای شاهنامه چاره‌ای جز این نیست که از گذرگاه اسطوره و دین بگذریم. از این‌رو نویسنده کتاب به معنای اسطوره می‌پردازد و هسته درونی و گوهری اسطوره‌های کهن ایرانی را نشان می‌دهد.

در فصل «فلسفه شاهنامه، با داستان تحقق مینوهای فرهنگی ایران»، به جستارهایی همانند خدا و آفرینش، نبرد نیکی و بدی، گیتی در آئینه کردار و گفتار قهرمانان شاهنامه باز می‌خوریم. «جستارهای بنیادی گاهانی در شاهنامه» عنوان فصل چهارم کتاب ثاقب‌فر است. نویسنده چهار جستار منش نیک، راستی، فرمانروایی آرمانی و پاراسایی را بنیان‌های استوار فرهنگ ایران می‌داند و یادآور می‌شود که این بنیان‌ها، به‌گونه‌ای پیوسته و مدام در شاهنامه تکرار می‌شوند.

فصل پنجم کتاب به «ریشه‌های شکست» اختصاص دارد. در اینجا نویسنده می‌کوشد تا به پاسخ این پرسش دست یابد که چرا ایرانیان از

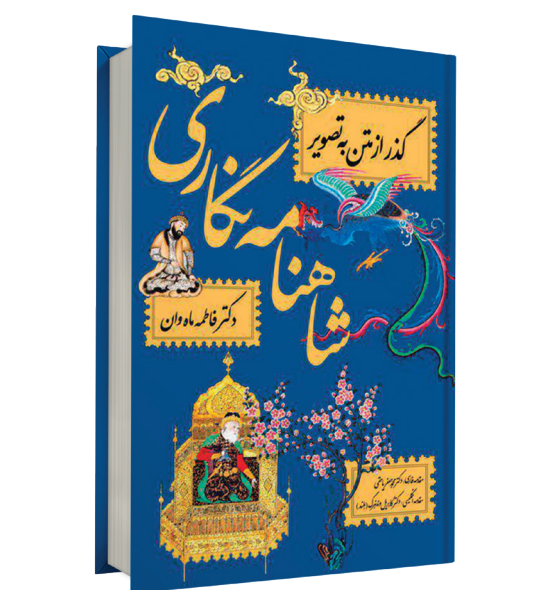
کتاب‌هایی درباره اثر جاودانه حکیم توس؛

شه‌نامه‌های درباره شاهنامه

اعراب شکست خوردند. به باور او کزروی‌های دینی و رخنه اندیشه‌های دینی دیگر در ایران روزگار ساسانیان، دو عامل بنیادی شکست دولت ساسانی از اعراب مسلمان بوده است. بی‌ایمانی مردم به دستگاه فرمانروایی و وجود شکاف‌های ناشی از تناقض‌های اندیشه‌ای درون حکومت ساسانی نیز از عواملی بوده‌اند که نویسنده آن‌ها را در پدید آمدن رویدادی که به پایان فرمانروایی ساسانیان انجامید، مؤثر می‌داند.

نویسنده در فصل پایانی بار دیگر به فلسفه تاریخ بازمی‌گردد و این نکته اساسی را یا خواننده در میان می‌گذارد که میان فلسفه تاریخی که از زبان یک فیلسوف گفته می‌شود، با آنچه در نزد یک حماسه‌سرا می‌یابیم، تفاوت وجود دارد. فیلسوف در جست‌وجوی یافتن منطق و خردی برای تاریخ است.

دو انتشارات معین و قطره کتاب «شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران» را در ۴۱۴ صفحه به چاپ رسانده‌اند.



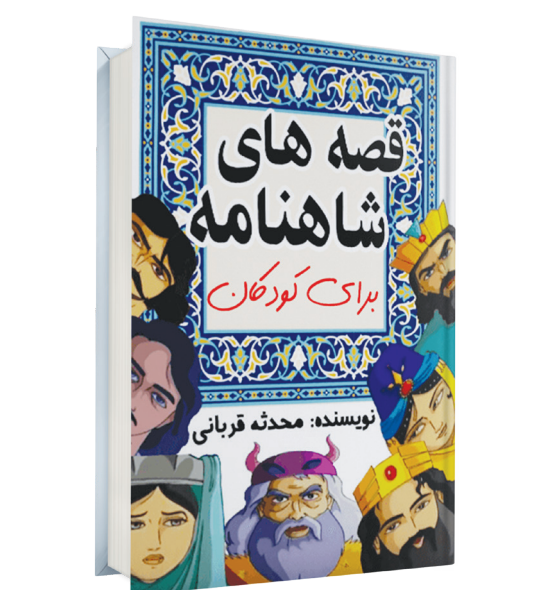
«شاهنامه‌نگاری؛ گذر از متن به تصویر» نوشته فاطمه ماموان
شاهنامه حکیم اندیشمند توس، بیش از هر اثر ادبی دیگری در طول تاریخ ادبیات فارسی تصویرسازی شده است. هنر تصویرسازی و خوشنویسی در دوره امیراطوری صفویه و سلسله قاجار و پس از ورود چاپ سربی و سنگی به ایران، به هم گره خورد و نتیجه آن در آثاری مثل شاهنامه بروز کرد. صحنه‌های بزم و رزم و مجالس شاهنامه این اثر را برای تصویرگران عرصه مناسی قرار داده است و همین تصاویر هم در دوره‌هایی بر شهرت و محبوبیت این اثر افزوده‌اند.

بااین حال کمتر پژوهشگری تصاویر و نگاه‌های شاهنامه را به‌صورت علمی و دقیق موضوع پژوهش خود قرار داده است. نویسنده این مجموعه نگاه‌های شاهنامه را از لحاظ هنری، ارتباطشان با روایت داستانی و نسخه‌شناسی بررسی کرده است و با تحلیل نگاه‌های شاهنامه‌های مصور (از جمله بابسنقری، طهماسبی، داوری) عوامل برون‌متنی و درون‌متنی مؤثر بر این نگاره‌ها را نیز کلویده است. در این میان شاخصه‌های تاریخی و جغرافیایی نیز برای بررسی آماری در نظر گرفته شده‌اند.

کتا دارای سه بخش اصلی است. در بخش اول با نام «چشم‌اندازی به نگارگری» تاریخ نگارگری و کتاب‌آرایی با کنار هم در نظر گرفتن وجوه هنری و ادبی شاهنامه بیان شده است. در بخش دوم (ساختار قدرت؛ ساختار تصویر) تأثیر پادشاهان و نهادهای قدرت بر مصورسازی و نگاه‌های شاهنامه بررسی شده است.

بخش سوم کتاب (برون متن و شاهنامه‌نگاری) به رابطه مخاطبان عام شاهنامه با این اثر در دوره‌های مختلف و معنای‌ای که از این رابطه برداشت می‌شود، اختصاص دارد.

انتشارات معین کتاب «شاهنامه‌نگاری؛ گذر از متن به تصویر» با مقدمه دکتر محمدجعفر یاحقی و مقدمه انگلیسی دکتر گابریل وندنبیرگ در ۳۷۸ صفحه روانه بازار کتاب شده است.

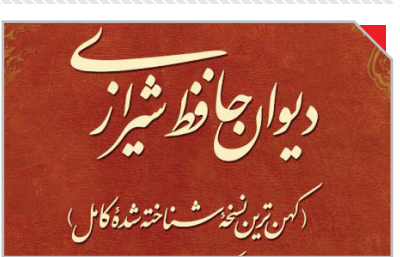


«قصه‌های شاهنامه برای کودکان» نوشته محدثه قربانی
نوشتار و روانشناسی متن مناسب کتاب قصه‌های شاهنامه برای کودکان با عواطف، حساسیت و نوع برداشت گروه‌های سنی نوجوانان و کودکان متناسب است. این کتاب علاوه بر کودکانی که می‌توانند بخوانند، برای خردسالانی که خواندن بلد نیستند هم مناسب است. بزرگ‌ترهای می‌توانند برای آن‌ها کتاب را بخوانند. حتی گزینه مناسبی برای قصه‌های شب است تا کودکان با شخصیت‌های شاهنامه فردوسی و داستان‌های شنیدنی آن آشنایی پیدا کنند. کتاب شامل داستان‌های “زال و سیمرغ”، “رستم و اسفندیار”، “اب حیات و اسکندر”، “کیومرث”، “بهرام گور”، “اکوان دیو” و “سپاسوش” است. در انتهای کتاب هم لیستی از معانی نام‌های فارسی و همچنین، معانی لغات برای افزایش دایره لغات شما در نظر گرفته شده است. لیست معنای واژه‌ها صرفاً برای آموزش بیشتر و کودکان کم سن و سال‌تر است. حتی برای کودکانی که می‌خواهند کلمات هم معنی بیشتری یاد بگیرند هم مناسب و کاربردی است. در تمام صفحه‌ها برای هر داستان عنوان شده، عکس به کار گرفته شده است تا داستان جذاب‌تر باشد. برای حاشیه متن، تصاویر، فهرست کتاب، معانی نام‌ها، واژه نامه و حتی برای کلمه‌ی بسم‌الله الرحمن الرحیم، از نقوش اسلیمی استفاده شد تا کودکان تصویری از نقاشی‌های زیبای کهن داشته باشند و آشنایی کوچکی با آن پیدا کنند. کتاب «قصه‌های شاهنامه برای کودکان» در ۱۳۸ صفحه نگاشته شده و کتاب الکترونیکی این مجموعه در سایت‌های کتاب موجود است.



دیوان حافظ

کهن‌ترین نسخه کامل



هنگام جستجوی کتاب «این آتش نهفته؛ تاثیر مهرپرستی بر حافظ شیرازی»، به مقدمهٔ کتابی تازه معرفی شده با عنوان «خان‌آبوسم یا میترائیسم؟» اثر یوسف کرمی از انتشارات تخت جمشید برخوردم و چون با یکی از دست اندرکاران انتشارات نامبرده آشنایی داشتم و چنین آثاری در میان انتشارات ایشان دور از نظر هستند، بر آن شدم که یادآوری نکاتی، بخشی از چگونگی ماجرای نشر امثال این مُصَحَف را روشن کند. در همان زیر فهرست مطالب چند کلیدواژه خود‌نمایی می‌کنند:

فصل اول: دین و عقیده

الف) دین

ب) تندی و استمرار خانولیک (XanEvlik)

ج) اعتقاد، احکام و یاسا

د) آسپ ائویچ (خاندان نَبوت)

سیس این کتاب!؟ جهت آگاهی و بیداری «آمت» خان ائو که به (یکتاپرست دیندار) معنی شده است؛ ولی در اصل همان (خان ترکی -مغولی+ ائو به معنای خانه) می باشد، از خواب غفلتی که تهاجم فرهنگ هند و اروپایی در روح و فکر آنان ایجاد کرده است معرفی می شود.(مقدمه ۱۱)

خود آمت خان ائو نیز در زیر مجموعه یا بخشی از یکتاپرستان یاقیسی (کاس) شمرده شده‌اند که اخیراً موج جوان و قدرتمندی تحت هدایت مزدوران هند و اروپاییان سامی! برای اشاعهٔ میترائیسم در بین آنان آغاز شده است؛ چنانکه متن تلاش دارد مفهوم عبارت: خود ساخته «تَبلیغ میترائیسم در ایران را" تقریباً همزمان با نهضت مشروطه بشناساند که نقطهٔ اوج آن، طرح ریزی پرچم نوین برای کشورمان با درج آرم شیر و خورشید بوده است.(مقدمه ۱۰)

پدیدآورندهٔ مُصَحَف نخستین نشانه‌های هدف اصلی خود را با نامیدن آذربایجان، کردستان و در پایان هم ایران؛ در چارچوب ملت‌های جداگانه آشکار می سازد:
...در پرچم ها و نمادهای "ملی" اِقوام کاس (مثل آذربایجان، کردستان و ایران)...

همچنین، چون هند و اروپائیان سامی؛ صرف نظر از اینکه خود آنان دو گروه جداگانه هستند و همزمان نمی توان هم هند و اروپائی و هم سامی بود، یک پارچه و مهاجم به فرهنگ خان ائوهای یکتاپرست صاحب واقعی ایران در زیر مجموعه یا بخشی از یکتاپرستان یاقیسی (کاس) معرفی می‌شوند، این صاحبان واقعی ایران باید از نسل تُرک پسر بافت پسر نوح باشند؛ پیشاپیش از مخاطبان محترم بابت شجرهٔ روان پریشانهٔ زیر معدرت می‌خواهم:

شجرهٔ جلیلهٔ مبارکهٔ اتراک از آدم سلام الله الی ترک سلام الله الی اغوز خاقان:..ترک بن یافث بن نوح بن لامل بن متوشالغ بن ادریس (اختوخ) بن یارد بن مهلابیل بن قینان بن انوش بن شیت بن آدم (تهیه و تحقیق میثم قاراخان (meysam karahan).

شگفت آنکه با نام یاسا در برشمرن اعتقاد، احکام و یاسا؛ از فهرست فصل دین و عقیدهٔ این آمت یکتاپرست، از شراکت مغولان هم به همراه تُرکان در سرزمین مادری خودشان یعنی ایران پرده برداری می‌شود. طبیعی است که گرگ و مات (ازدها) در کنار اسب با نقشی مهم در همهٔ جوامع قدیم، نماد این جماعت باشد (صفحهٔ ۸۶)؛ آنکه نمادش را گرگ بدانند طبیعتاً از شیر هراسان است. گرگی که از همان داستان‌های ده ده قوردر ریشه می‌گیرد و حتّی آن را نیز پسر نوح می‌خوانند!

همچنین روند تزویر تا بدانجا پیش می‌رود که تبار کردی صلاح الدّین پذیرفته می‌شود تا همراه ستایش از صلاح الدّین آیوبی؛ (دلاور کرد و ایرانی) جهان اسلام، اِضافت پانترکی کمرنگ شوند؛ زیرا در اصول این متجاهلان، نه تنها صلاح الدّین، بلکه چنانکه دیدیم نوح و آدم نیز با قلم موی (تورکی) رنگ زده می‌شوند.(مقدمه ۱۰)

در کنار موارد بالا، جاینام هایی مانند آق سو به جای جیعون، آرا آق سو به جای آراکسی که همان ارس معرفی شده ولی با املأ آراز آمده است یا اقل قلا، (فیزیل) اوزن! و نه قِزِل اوزن، همچنین (فیزیل)

چاپ دوم دیوان حافظ (کهن‌ترین نسخهٔ شناخته شدهٔ کامل — کتابت ۸۰۱ ق) از سوی مؤسسهٔ پژوهشی میراث مکتوب منتشر شد. این دستنویس کهن‌ترین نسخهٔ شناخته شده و کامل از دیوان حافظ است و به شماره ۵۱۴۹ در کتابخانه نوره عثمانیه (استانبول) نگهداری می‌شود و شامل ۴۳۵ غزل، ۱ ترجیع‌بند (بندی از آن)، ۲۶ قطعه، ۴ مثنوی و ۱۱ رباعی است. کتابت اشعار حافظ را محمد بن عبدالله بن محمد ابوبکر بن کریمشاه ملقب به غیاث ابرقوهی در روز چهارشنبه بیستم جمادی الاول سال ۸۰۱ ق به اتمام رسانده است. خط ابرقوهی از مشق‌های نخستین نستعلیق‌نویسی پس از سده ۸ ق است و جریانی را می‌آزماید که در آن تعلیق به نستعلیق جای می‌پردازد و در مسیر همین تجربه است که هنوز نستعلیق غیاث ابرقوهی از کرشمه‌ها و غمزده‌های تعلیق نیز برخوردار است. مهم‌ترین امتیاز این دستنویس، وجود دیباچهٔ محمد گلندام (جامع دیوان حافظ) در آن است و تاکنون قدیم‌ترین نسخه از این دیباچه است که

شناخته شده. غزلیات در نسخه نوره عثمانیه به ترتیب الفبای قوافی تنظیم یافته و از این نکته معلوم می‌شود که از همان ازمئهٔ قریب به دوره حافظ غزلیات او بر اساس قوافی سامان یافته بوده است. مقایسه و مقابله نسخه نوره عثمانیه با دیگر نسخه‌های کهن حافظ، تفاوت‌هایی را در ضبط و قرائت برخی از کلمات نشان می‌دهد و تشابهاتی را نیز مشخص می‌نماید.دستنویس شماره ۵۱۴۹نورعثمانیه مجموعه‌ای است شامل اشعار شش شاعر که اشعار حافظ نخستین جزو از مجموعه است و برگ‌های ۱ تا ۴۱ آن را به خود اختصاص داده است. این اثر به کوشش و با مقدمه بهروز ایمانی معرفی و شناسایی شده و در پایان آن نیز تصاویری از منابع کهن اشعار حافظ گرد آمده است. چاپ دوم دیوان حافظ (کهن‌ترین نسخهٔ شناخته شدهٔ کامل — کتابت ۸۰۱ ق)، با دیباچهٔ محمد گلندام (جامع دیوان حافظ)، به کوشش بهروز ایمانی، در ۱۶۰ صفحه، در قطع رحلی و با کاغذ تحریری، به بهای ۴۰۰ هزار تومان منتشر شده است.



نقدی بر کتاب‌سازی‌های پان ترکیستی

تلبیس تازهٔ ابلیس



شناس سرشناس روس در این باره می گوید: می توان خاطرنشان ساخت که مظهر فَرّ ایزدی در سدهٔ سوم میلادی نشانه ویژهٔ شاهنشاه ایران بود و مظهر وجود جسمانی نشانهٔ ویژهٔ جانشین شاهنشاه به شمار می آمد و «هلال و ستاره» نشانه ویژه فرمانروای (شهردار) پارس بود.۷.درفروپاشی شاهنشاهی بزرگ ساسانی نماد کمان ماه و ستاره به جهان اسلام راه یافت و در سکه هایی که به نام عرب-ساسانی شناخته می شوند و نیز بر آثار حکومت های گوناگون ایرانی و غیرایرانی که آن ها هم به نام فرمانروایان ایران حکمرانی می کردند و نسب خود را به ایران باستان می رسانند نقش بست. پس از فتح کنستانتینوپول «قسطنطنیه» از سوی عثمانی ها در ۱۴۵۳ میلادی هلال ماه و ستاره نیز که از ایران به حکومت بیزانس رسیده و نقش آن گردیده بود نکه داشته شد. عثمانی ها شاید برای قدرت نمایی را از ریشهٔ سانسکریتی **RI-Ar** (شخم زدن) نظیر **Ararat** لاتین به معنی شخم **Area** به معنی فضای باز مشتق دانسته؛ آریان در اصل نجیب زاده معنی نمی داده و معنی آن دهقان بوده است.۵

به گواهی آثار و سکه های تاریخی به خوبی می دانیم که ماه و کمان ماه در ایران به گوۀ نقش درفش ها یا ابزار زینتی همچون گوشواره و یا آرایه های دیگری به کار می رفته است. در آثار بازمانده از آیین مهر و مهریان و نیز بر سکه های اشکانیان کمان ماه و ستاره فراوان یافت می گردد. بر پیشانی تاق بستان در میان دو فرشته و بر تاج شاهان ساسانی و تندیس ها و سنگ نگاره ها و سکه هایشان کمان و گاهی شاخ که خود نماد ماه و قدرت است نقش کرده اند. ابودلف به سال ۳۴۱ هجری در سفرنامهٔ خود هنگام گزارش دربارهٔ شهر سِیز از آتشکدهٔ بزرگ و پر ارج آن یاد می‌کندکه زرتشتیان از آنجا آتش به خاور و باختر می برند و بر بالای آن آتشکده هالای از نقره نهاده شده است. این آتشکده را ذکریا قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد و یاقوت حموی در معجم البلدان نیز نام برده‌اند و از هلال ماه آن گفتگو کرده‌اند. حمزه بن الحسن اصفهانی که یاقوت در معجم البلدان وی را امام الموزحین می‌خواند در باب اول از فصل چهارم کتاب خود به نام سنی ملوک الارض دربارهٔ لباس رسمی بهرام هرمز آورده که تاج بهرام آسمان گون و دارای دو کنگرهٔ طلا و ماه و ستاره (یا هلال) طلا بوده است و بار دیگر دربارهٔ جامهٔ رسمی بهرام شاپور آورده است: تاجش سبز رنگ بود و میان سه کنگره و یک هلال طلا(یا ماه

و ستاره طلا) قرار گرفته بود و چون به بهرام بن بهرام می‌رسد می‌گوید: وتاجُه علی لون السّماّین شرقتی ذهب و هلال ذهب و همچنین در باب جامهٔ شاپور ذوالانکاف می‌نویسد: تاج او آسمانی رنگ و دور آن طلا بین دو کنگره و ماه و ستارهٔ آن در میان دو کنگرهٔ طلا جای داشت.۶.ولادیمیر گریگوریویچ لوکونین ایران

بیا تا جهان را به بد نسپیریم

سریال‌های ضدایرانی ترکیه

همانطور که هند در عرصهٔ سینما، از بالیوود برای پیشبرد اهداف سیاسی و فرهنگی خود بهره می‌گیرد، ترکیه نیز از سریال‌سازی بدین منظور بهره می‌گیرد.

علی‌رغم انتقاداتی که منتقدان سینما به فیلم‌های بالیوودی وارد می‌کنند و علی‌رغم تمام تمسخرها و شوخی‌ها، هندی‌ها همچنان به سبک خود وفادار بوده و مخاطبان ده‌ها میلیونی خود را حفظ کرده و کسب درآمد می‌کنند.

همین جایگاه را ترکیه در سریال‌سازی، کسب کرده و در سال گذشته میلادی، درآمد حاصل از سریال‌سازی این کشور بعد از آمریکا مقام دوم را کسب کرد و از رقیبان مکزیکی، کره‌ای و … فاصله‌گرفت.

ترکیه در سریال‌سازی هم سبک خاصی دارد و علی‌رغم تمام انتقادات ، شوخی‌ها و … چون مخاطب فراوان و میلیونی دارد به همان سبک ادامه می‌دهد و به مضامین همیشگی ساخت سریال وفادار است.صنعت سریال سازی ترکیه صنعت خوش‌آب و رنگی است که برای صنعت گردشگری ترکیه و حتی جذب سرمایه‌گذار خارجی نقش فراوان و مهمی دارد.

ترکیه چند سالی است که علاوه بر تولید سریال برای شبکه‌های تلویزیونی، وارد عرصهٔ سریال سازی برای نتفلیکس و مجاری مشابه دیگر شده است و در آن مجرا هم سبک دیگری دارد.

در مقابل ایران به جاذبه‌های گردشگری سودآور و گردشگری تفریح‌محور کم توجه بوده و در سریال‌سازی هم از الگوهای قدیمی و سنتی برای جذب مخاطب استفاده می‌کند. ایران باید برند خاص خود را خلق کرده و با کشف ذائقهٔ مخاطب سریال‌بین، سریال تولید کند.سریال های تولیدی ایران باید خریدار داشته باشد و نه اینکه فقط به صورت مجانی در آی‌فیلم پخش شود.

در خطهٔ آذربایجان ایران بدلیل نزدیکی زبانی، شهبای بخش قابل توجهی از خانواده‌های برنامه‌های تلویزیون های ترکیه نوشته و انواع شوی تلویزیونی، انواع مسابقات تلویزیونی، سریال، برنامه‌های موسیقی، و حتی فوتبال و برنامه های ورزشی، انیمیشن‌های جذاب برای کودکان در شبکه‌های ۲۴ ساعته انیمیشن و … را تماشا می کنند

نکنه جالب این است که حتی مردم نقاط کردنشین ایران که از سیاست های فاشیستی و قومیت گرایانه اردوغان مطلع هستند و همتایان کرد آنها در عراق و سوریه هر روز توسط ارتش ترکیه به خاک و خون کشیده می‌شوند نیز پای تماشای این سریال ها می‌نشینند که در بسیاری از آنها به طور مستقیم و غیرمستقیم بر تعلق سرزمین های آبا و اجدادی ایران و عراق و سوریه به ترکیه تاکید می‌شود و حتی از اقدامات نظامی بر علیه ایران نیز دفاع می‌شود. باید توجه داشت که تماشای مداوم این سریال ها کم‌کم منجر به گسست عاطفی از ایران و مولفه های فرهنگی و هویتی و دینی آن می‌شود. شهروند و جوان ایرانی که جسمش در تبریز و اردبیل و ارومیه و روحش در خیابان‌های استانبول و کافه‌های کنار تنگه‌ی بوسفر است، نمی‌تواند به توسعه و پیشرفت کشور خود کمک کند! الگوی زیستی چنین فردی جوان تهرانی نیست بلکه جوان استانبولی‌ست. بچه‌هایی هم که مرتب پای شبکه‌های ترکیه‌نشینند، ترکی استانبولی رو یاد گرفته‌اند و گاهی حتی در مکالمات روزانه استفاده میکنند.

در نقاط دیگر کشور هم به واسطه‌ی سریال‌های دوبله شده‌ی خوش‌آب و رنگ ترکیه‌ای (بخش شده در در جهمتی وی و …) نوعی تبلیغ غلوشده‌ی و دروغین ترکیه پخش می‌شود که به افزایش حجم مسافرت به ترکیه و حتی مهاجرت (به واسطه خرید خانه) کمک می‌کند. امید است مدیران فرهنگی کشور با درک خط ناشی از پخش سریال های مبتذل ترکیه‌ای برای مقابله با تهدیدات خطرناک این پدیده برای آینده ایران اسلامی سیاست گذاری مناسبی برای ارتقای کیفیت محصولات فرهنگی داشته باشند و اجازه ندهند موسسات فرهنگی و آموزشی ترکیه با راحتی در داخل ایران به فعالیت خود ادامه دهند. زیرا ترکیه و حکومت اردوغان قصد دارند مرجعیت فرهنگی ایران در جهان اسلام را از بین ببرند و نوجوانان و جوانان ایرانی را از آداب و رسوم بومی و هزاران ساله ایرانی و شیعی جدا و بیگانه کنند.



دومین شماره فصلنامه «دربند» زمستان ۱۴۰۱، با پرونده ویژه در مورد «عباس‌میرزا و آذربایجان» و با مقالاتی از

غلامحسین زرگری‌نژاد و صادق‌حیدری‌نیا و علیرضا دولتشاهی منتشر شد.

داود دشتبانی صاحب امتیاز و مدیرمسئول دربند در سرمقاله خود با عنوان «سر به راه مملکت باید نهاد به نام نه به ننگ» آورده است: «میهن‌دوستی در دنیای کنونی واقعی‌ترین و محوری‌ترین ارزش جهانشمول و قابل دفاع است. دولت-ملت‌ها در دنیای کنونی تنها ارزش باقیمانده واقعی هستند که مانع از بروز تعارض همه‌گیر و بی‌نظمی و آشوب در جهان می‌شوند و هر گونه ترزلر در نظم کنونی مبتنی بر دولت-ملت بدل به یک کابوس جهانی خواهد شد.» او ادامه داده است: «ایران‌دوستی بیش و پیش از آنکه راه‌حلی سیاسی و سیاستی باشد چارچوبی تمدنی و فرهنگی است. اکنون وظیفه نیروهای ایران‌دوست دوچندان شده و بایستی با هوشیاری و آمادگی بیشتری روند امور را پی بگیرند. این تلاش باید با درک و شناخت و ملهم از فرهنگ و تمدن ایرانی باشد. برخلاف قول مشهوری که این روزها زبازد شده است به ننگ و به نامردی نمی‌توان از ایرانیت دفاع کرد. ایرانیت هر گز نمی‌تواند با ننگ و نامردی همراه شود.»



پاسخی به دروغ پرداز ی‌ها درباره رهبر ملی شدن صنعت نفت

دکتر مصدق

مدافع یکپارچگی و مخالف فدرالیسم



در سالهای سیاه تجاوز و اشغال ایران توسط متفقین و در اوج فعالیت های فرقه دموکرات آذربایجان، در ۲۵ آذر ۱۳۲۴ در مسکو و با حضور وزیران خارجه اتحاد شوروی، بریتانیا و آمریکا کمیسیونی برگزار شد. برنامه این کمیسیون، شامل پیشنهاد جدی نوعی از فدرالیسم قومی و خودمختاری مناطق زبانی در ایران و تدریس به زبان‌های کردی، عربی و ترکی در مدارس و تمرکز زدایی کامل سامانه دولت در ایران با توسل به ابزارهای زبانی بود و این تلاشها البته واکنش‌های تندی در میان افکار عمومی و بویژه ایران خواهان ملی داشت و در همان زمان مورد مخالفت و انتقاد شدید دکتر محمد مصدق (نماینده مجلس چهاردهم شورای ملی) نیز قرار گرفت. دکتر مصدق که می دانست آنچه در آذربایجان اشغال شده توسط سپاه استالین روی می دهد به علت خودداری اتحاد جماهیر شوروی از خروج از ایران و کمترین هدف نهایی اش گرفتن امتیاز نفت شمال است، اصرار داشت که روسها سپاهیان خود را طبق مقررات پیمان سه گانه از کشور خارج کند.

او می دانست پس از خروج آنها مسائل می تواند با مذاکره حل شود. ولی شوروی تا وقتی که قرارداد نفت شمال را با قوام السلطنه امضا نکرد حاضر به خروج از ایران نشد.

عمر دوساله مجلس چهاردهم در سال ۱۳۲۴ در شرایطی پایان می یافت که نیروهای شوروی برخلاف تعهدات خود در پیمان سه گانه از تخلیه ایران خودداری می کردند و درست در زمانی که پیشه وری در آذربایجان و قاضی محمد در مهاباد دولتهایی عملا مستقل و با پشتیبانی و هدایت روسهای اشغال گر تشکیل داده بودند ارنست بوین وزیر امور خارجه وقت بریتانیا دست به کار شد. او پیشنهاد کرد در ایران انجمنهای ایالتی و ولایتی تشکیل شود. آنگاه از زبان های مختلف اقوام ایران و از اقلیت های مختلف ایران سخن راند و برای «قوم» ایرانی اظهار تأسف نمود.

او گفت که اگر قانون اساسی اجرا شده بود و با تأسیس انجمن های ایالتی و ولایتی ایران به صورت یک کشور متحده درآمده بود، مسئله آذربایجان پیش نمی آمد! نفس سخنان بوین افزون بر عدم فهم قانون اساسی ایران و بند انجمن های ایالتی مداخله جویی در امور ایران و نوعی تشویق به تجزیه ایران نیز بود.

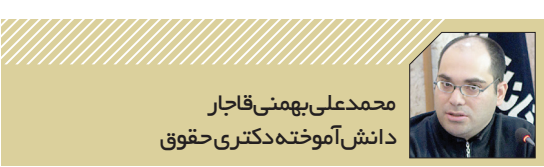
دکتر محمد مصدق روز ۱۳ اسفند ۱۳۲۴ پشت تریبون مجلس رفت و به شدت با این گونه مداخلات بیگانه مخالفت نمود. در مورد شوروی گفت در حالی که طبق مواد پیمان سه گانه تمام نیروهای خارجی می بایستی حداکثر شش ماه پس از خاتمه جنگ دوم جهانی، ایران را تخلیه کنند و از تاریخ دوم مارس یک سرباز بیگانه هم نباید در خاک ایران باشد، رادیو مسکو تازه اعلام کرده

شماره زمستان ۱۰۴۱فصلنامه دربند منتشر شد



تمامیت ارضی و یکپار چگی سرزمینی و جدایی طلبی

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد



با آغاز اعتراضات از ۲۵ شهریور ماه ۱۴۰۱، موضوع اهمیت تمامیت ارضی ایران و تهدیدهای در پیوند با آن، در فضای رسانه‌ای و عمومی ایران بیش از پیش مطرح گردید.

در روایتی که از سوی محافل رسمی و حکومتی ارائه گردیده، در ورای این اعتراضات ، قصد و نیت تجزیه ایران نیز نهفته است. در برابر این روایت، طرفداران معترضان با تاکید بر فقدان شعار و حتی مطالبه جدایی طلبانه و قوم گرایانه و واگرایانه در اعتراضات، ادعای وجود اهداف تجزیه طلبانه در جنبش اعتراضی را صرفا انگ زنی و اتهام پراکنی حکومتی تلقی کردند.

با این وجود، عمده رسانه های فراگیر خارجی فارسی زبان، به طرز گسترده‌ای به احزاب و اشخاص قوم گرا و تجزیه طلب تریبون دادند، به تدریج دو تصویر متفاوت در پیرامون اعتراضات ارائه می گردد. آن چه که معترضان در کف خیابان‌های ایران ولود در مناطق پیرامونی نظیر آذربایجان و کردستان و بلوچستان مطالبه کردند کماکان بر محور مطالبات و شعارهای ملی و فراگیر بود و در مقابل، آن چه از درون رسانه‌های فارسی زبان خارجی ارائه می گردید با وجود نفی ظاهری تجزیه طلبی، در عمل پر و بال دادن به عناصر و شخصیت های تجزیه طلب بود.

رویکردی همراه با تقویت زیر پوستی و بطنی و تدریجی ادبیات قوم گرایانه و ضد ملی، که با میدان دادن و تریبون دادن به قوم گرایان به تدریج پررنگ تر گردید، بدین ترتیب یک جریان ضد ملی و قوم گرایانه ایجاد شد که آشکارا موضع تجزیه طلبانه نداشت اما ادبیات واگرایانه و قوم گرایانه و ضد ملی را تئوریزه کرد.

محورهای این ادبیات واگرایانه؛ نفی تاریخ و پرچم و هویت ملی مشترک، ادعای وجود ستم قومی و ملی در ایران، تبلیغ در مورد چند ملیتی بودن و به زبانی دیگر وجود تنوع ملی در ایران بوده است، مطالبه فدرالیسم برای ایران و تبلیغ جدایی طلبی به عنوان یک حق بشری ناشی از حق تعیین سرنوشت از جمله دیگر محورهای این ادبیات ضد ملی بوده‌اند، چنین ادبیاتی با استقبالی از سوی جامعه ایران و از جمله اقوام ایرانی مواجه نشده است اما با جدیدت از سوی رسانه های فراگیر تبلیغ شده است، باتوجه به آن چه که بیان شد در یک نتیجه گیری درباره میزان جدی بودن تهدید علیه تمامیت ارضی ایران، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:
۱. تجزیه طلبی و فراتر از آن قوم گرایی و افکار واگرایانه در سطح توده مردم ایران از جمله ایرانیان در آذربایجان و کردستان و خوزستان و بلوچستان و … طرفدار جدی ندارد و فاقد پایگاه اجتماعی است.
۲. گروه‌ها و شخصیت‌ها و محافل قوم گرا برای ترویج ادبیات واگرایانه و حتی تجزیه طلبانه در ایران، به شدت فعال هستند.

۳. خطر تجزیه ایران خطری بالفعل نیست اما یک تهدید بالقوه است که مد نظر ایران ستیزان قرار دارد اگرچه توان چندانی برای اجرایی کردن این تهدید را ندارند اما موضوع آن چنان مهم است که نباید دست کم گرفته شود.

۴. تجزیه طلبی کمتر به طور آشکار مطرح می گردد اما ادبیات واگرایانه به تدریج تبلیغ می گردد و قوم گرایی را تئوریزه می نماید.

۵. قدرت‌های خارجی مواضع یکسانی درباره تمامیت ارضی ایران ندارند،

به نام بزرگان و آزادگان

جایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی؛

اختر چرخ ادب پروین

خود را می‌خواند و مورد تحسین بسیاری از بزرگان ادبی همچون علی‌اکبر دهخدا و ملک الشعرای بهار قرار می‌گرفت. او در ۱۳ سالگی شعر «ای مرغک» را سرود که در مجله بهار به چاپ رسید. پروین اعتصامی دیوانی را به چاپ رساند که از ۵۶۰۶ بیت تشکیل شده است. البته او تمام اشعار خود را در این دیوان نیاورده است. دیوان او در مدت کوتاهی بارها به چاپ مجدد رسید و فروش بسیاری را داشت. آشکارترین ویژگی پروین روحیه ظلم‌ستیزی اوست که در بسیاری از اشعارش دیده می‌شود.

«شکایت پیرزن» و «گرگ و سگ» دو قطعه دیگر از اشعار پروین هستند که با موضوع ظلم‌ستیزی نوشته شده‌اند. دیدگاه و نگرش جامعه باعث می‌شد که انسان‌ها از بانوان توقع اشعاری عاشقانه و احساسی داشته باشند. قلم قدرتمند و با جرأت پروین اعتصامی، باعث شد گروه‌های مختلف جامعه او را تحسین کنند. قصیده‌های پروین اعتصامی، اغلب سبکی شبیه اشعار ناصر خسرو را دارند. تفاوتی که میان سروده‌های این دو شاعر دیده می‌شود، لحن آن‌هاست. اعتراض‌های پروین بر خلاف لحن سختِ ناصر خسرو، آکنده از لحنی نرم و مطلوب است.



پروین اعتصامی، شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار، مترجم، و فعال اجتماعی ایرانی

پروین اعتصامی، شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار، مترجم، و فعال اجتماعی ایرانی

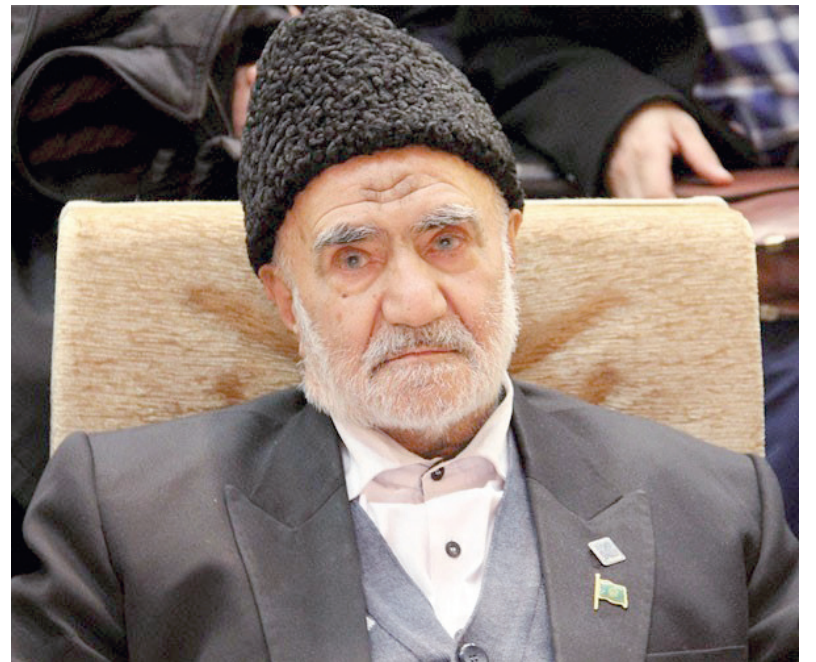
سرودساربان

استاد محمدحسین شهریار

بهار آمد که باز هم گل به باغ و بوستان خواند
قفس بگشا و پروازی ده این بد طوطی خاموش
به مرغان بهاری گو که این مرغ خزان دیده
دل وامانده ام، بس هم‌رهانش کاروانی شد
مگر پروانه مطرح بوده و شبهای افسانه

به گوشم ناله بلبل هزاران داستان خواند
که گلپانگ هم آوازش سوی هندوستان خواند
دگر سازش غم انگیز است و آواز خزان خواند
اگر خواند بد آهنگ و درای کاروان خواند
که شمع داستان ما را به جمع دوستان خواند

کریمی مراغه‌ای شاعر محبوب آذربایجانی



بو گوروشدن الیمه گلدی عیار...
اولارین روس دگیشوب دبلرینی
دؤنروب ترسیه منهبلرینی
نه نماز واردی، اولاردا نه نیاز
اولسدا گر یوزه اون، بلکهده آز
بیزی شاعرلر آپاردی قاطلارا
بیزده چوخ دل آغیز ائتدوق اولارا
شعران بیری من باب ثواب
کادو گندی بیزه، بیر شیشه شراب!
دئدوق احسن دینوه، ایمانوا!!
کادوا، حرمتوه، احسانوا!!
اتوووه انداموا گوز تاشوا
بو نئجه تحفهدی، دگسین باشوا
الغرض سؤز آز اول، تنز قوتولا
باکویا قافله‌میز دوشدی یولا
نه قاطار؟ بولدی سوپوندان چاخیری
وود کا ستل تک کوبه‌لردن آخیری
باشلادیم بیر کیشی‌یه عرض گله
ای مسلمان! نیبه بس وضع بئله؟...
دندی بوغوش بیزی قارداش خفقان
دین و مذهب سؤزی گنتمیش آرادان
دندیم ایران، داشوا توپراقوا
قربانام داغدان اوچا بایراقوا
مرحبانظمیوه، آبادلقیوا
شرعی قانونوه آزادلقیوا
الغرض بینیمی چانتاندی قاطلار
ساعت اوندبا باکویا چاندی قطار
باکویا باخدیم اورک دؤندی قانا
باش قلوب هاردا، دوشوب جان هایانا
اوره گیم باندی گؤزل توپراقیما
دست ظلم! یله بولونمش باغیما
وای گؤزل اردوایدیم، نخبوانیم
شکی، شیروان، شماخی، لنگرکیم
وطنی ائتدیله قریالیق اتی
بؤلدولر، پایلادیلار مملکتی
هر گلن کشوری حراج ائلهدی
بیزی بیگانه‌یه محتاج ائلهدی...
هنله بیرده قئییتدوق ناهارا
قسمته باخ! بیز هارا، باکو هارا
او گؤزلیقدا هنل ده نه ثمر
بوخیدی نظم و نطقاندن اثر
توالنده سویی یوخ، بیلیم‌لیسن!
اؤزیوی کاغذیلین سیمه‌لیسن!
باکی جمهوریسینون باش وزیر
طنز و تفریحده یوخدور نظیری
شاما چکدی هنله قافله‌نی
آچدی بیر بحث سیاسی علنی
سؤز اووزون، سالدی بیزی حوصله‌دن
چوخ قلوبلار دالیا مسئله‌دن
گاهی ملعون ستاین، گاهی لنین
نه بولاردا قویوب ایمان و نه دین
قورباچوف بیر تیکه دوتوموش اولارا
ایمدی حسرت‌له قلوبلار آوارا
گرچه خودمختار اولوبلار، نه ثمر
اختیاردان نه خبر وار نه اثر
ترکیه قالیوب اوز سوقاتینی
جمله مکتوبلاری اولموش لاتینی
او وئروب نقشه پرچملرینی!
اقتصاد آرتیق ائدیب غم‌لرینی
نه باکی، شیطانین آل وئر بازاری
تهراین شاه زمانی لاله‌زاری
شوروی پیس حالا سالمیش باکینی
نجسندن نجس ائلویبدی خاکینی
فقط اسلام آدی دلرده قلوب
هامی احکام خدا یئرده قلوب
رقص و آواز و زنا، فسق و فجور
قاریشوب، بیر‌بیرینه جوربه جور
ایکی شی‌دن یوخودی نام و نشان
بیر نمازبان، بیری ده آفتادان...
الغرض، مؤمنه زنداندی باکی!
عناشاً روضه رضواندی باکی!
روس آلودور باکی نین مذهبینی
ترکیه غارت ائدوب مکتبینی...
صبح یکشنبه، یئنتوب کوچ رحیل
بختمیز نخبوان اولدی دلیل...
آزازی قافله‌میز آشدی گنه
حمد اولا خالقه، گلدوق وطنه
ائله که کوربونی کنچدوق بو تاپا
وطنین دانشلارین اوخساندیق آیا
دوشوب اوپدوک وطنین توپراقینی
یوزه چکدیک او گؤزل بایراقینی

استاد «میرزا حسین کریمی مراغه‌ای» شاعر و مرثیه‌سرای معروف دارنده نشان درجه یک هنری در شعر آئینی، در ۹۲ سالگی بیست بهمن ۱۴۰۱ جان‌به‌جان آفرین تسلیم کرد. میرزا حسین کریمی مراغه‌ای که اکثر اشعار خود را به زبان ترکی آذربایجانی می‌سرود متولد ۱۲ مرداد ۱۳۱۰ در مراغه بود سال ۱۳۳۸ در ۲۸ سالگی اولین جلد کتاب خود بنام رنگارنگ را چاپ کرد و یکسال بعد جلد دوم رنگارنگ را به چاپ رساند. او تا سال ۱۳۵۳ جلد ششم کتاب خود بنام رنگارنگ را منتشر داد و حالا ۱۶ جلد شده است. نشان درجه یک هنری استاد کریمی به پاس سرودن بیش از ۳۵۰ هزار بیت شعر اجتماعی، طنز، مداحی و مرثیه، طی سال ۱۳۹۹ به ایشان تعلق گرفت و بسیاری از اشعارش را نه تنها در آذربایجان بلکه در آن سوی مرزها هم از تر می‌خوانند. اشعار اجتماعی و طنز استاد کریمی در قالب ۲۵ جلد کتاب رنگارنگ، و اشعار مرثیه و مداحی استاد در ۳۰ جلد چاپ و منتشر شده است. این شاعر معاصر خطه آذربایجان متولد ۱۳۱۰ در مراغه و ساکن این شهر بوده و ادامه‌دهنده سبک سنتی و کلاسیک شعر است؛ استاد کریمی بیشتر در اشعار طنز خود رسد و رسوم زمان خود را به یاد انتقاد گرفته بود. اکثر اشعار او هر چند به ترکی آذربایجانی سروده شده اما به علت مفید بودن به سبک قدیم و اوزان شعری، با تعبیرها و اصطلاح‌های عربی و فارسی بسیاری آمیختگی دارد. محمدحسین قابل‌تذات سرردودی در سال ۱۳۹۵ (۱۷۹۵هج‌نامه‌ای نزدیک به ۸۰۰ صفحه برای میرزا به رشته تحریر در آورد.

را محملی برای سرودن اشعار مرثیه‌ای حضرت سیدالشهدا، اشعار ایران‌مدارانه و طنزهای دلنشین نمود که تا این زبان باقی است آنها نیز بر صفحه‌ی هستی خواهند درخشید.



سعید طرزمی
دانش آموخته دکتری
زبان و ادبیات فارسی

مرحوم کریمی مراغه‌ای از آخرین نسل شعرای سنت‌گرای ادبیات ترکی آذربایجانی بود که با به جا گذاشتن میزان معتناهایی از شعر به دیار حق شتافت. این روزها نوشتن از وی و پیام تسلیت خواندن برای روح او کاری معمول است و البته همراه با خواندن یکی از اشعار ایشان. اما آنچه مغفول است توجه به زبان شعر اوست که ترجیح می‌دهم بعنوان کسی که همیشه تمرکز بیشتر بر روی زبان بوده و ادبیات را نیز محملی برای شناخت زبان دانستم، نکته‌ای در باب شعر ایشان بگویم. وقتی قرن‌ها از زمان شاعری سپری می‌شود و غبار زمان، او را فرآ می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین دانش‌هایی که شعر آن شاعر به ما می‌دهد، شناخت زبان، گویش و هنجارهای حاکم زبان شناختی، بر آن منطقه‌ی ویژه در آن زمان ویژه است. (رک. مقاله‌ی زمینه و زمانه شعر خاقانی از بنده) ما از خلال شعر خاقانی و نظامی و هماد و قطران و ... البته تطبیق با مؤلفه‌های دیگر زبانی است که می‌فهمیم هنجار زبانی از آذربایجان در قرون ششم و هفتم چه بوده و هکذا فردوسی در شناخت زبان خراسان و دیگران...

چند قرن بعد قطعاً کسانی که شعر مرحوم کریمی را خواهند خواند در صورت تطبیق درست با مؤلفه‌های زبانی اذعان خواهند نمود که زبان ترکی معیار منطقه‌ی آذربایجان چه زبان و چه شیوه‌ای از گفتار بوده است. آن مرحوم را می‌توان به قطع آینه‌ی تمام‌نمای زبان ترکی آذربایجانی در قرن ۱۴ دانست و درست نقطه‌ی مقابلی از یک جریان شعری است که اصراری شدید بر ایجاد مؤلفه‌های قفقازی، آناتولیایی و حتی در سال‌های اخیر آسیای میانه‌ای در سربایش شعر ترکی این منطقه دارند و در برخی موارد اصرار بر فارسی‌زایی وجود دارد که مرحوم کریمی مراغه‌ای با علم به آمیختگی دیرین دو زبان فارسی و ترکی آذربایجانی، ایلی از به کل بردن واژگان معمول فارسی در اشعار ترکی خود نداشتند. روانش شاد که زبان فاخر و ادبی ترکی آذربایجانی

گوزل باهار

گوزل باهار سنی گورنده اوزیم
چرپینیر اوز گیم، آغلابیر گوزیم
سنون گوروشنده مین معنا واردی
معنالی گوروشه قوربانام اوزیم
قارائلیق دونیادان چیخیر کان بری
سن ایله نور تاپیر اوز گیم، گوزیم
کونلیم دالغالبیر سنون اونونده
اوز گیم سن منیم، عشق ایله سوزیم
آه گوزل باهاریم داردا قالیبسان
بنده چکلپسین من نجه دوزوم
سنون اولخالیقون اولدورور منی
اوز گیم اولدایر پارلایر گوزوم
من سنون عشقونده اولیر کن بری
دبری قال دبری قال اوزومسن اوزوم
دشتبانی سنه اورک باغلادی
اونون اورگینده واردی چوخ دوزوم
بوذر دشتبانی



به نام بزرگان و آزادگان

مروری بر زندگی و آثار عبدالله انوار

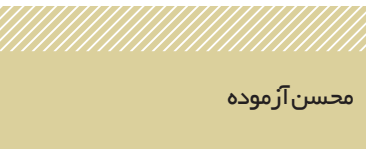
درگذشت حکیم

خود را ادامه داد.

عبدالله انوار بعد از کودتا حدود ۵ سال به عنوان معلم زبان انگلیسی در وزارت فرهنگ خدمت کرد و از آنجا که در ایام کودتا طرفدار مصدق بود برای کار به مدارس دورافتاده اعزام شد. عبدالله انوار در سال ۱۳۳۸ به استخدام لغتنامه دهخدا در آمد و در آنجا مدخل حرف خ و بخشی از حرف کاف را نوشت. همزمان با درگذشت استاد محمد معین در سال ۱۳۵۰، عبدالله انوار هم از کار در لغتنامه کناره گرفت و سپس به استخدام کتابخانه ملی ایران در آمد و مدت ۲۳ سال در آنجا مشغول به کار شد. او بیش از ۲۰ سال رییس بخش نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران بود و در این مدت حدود ۱۰ جلد فهرست نسخه‌های خطی به زبان‌های فارسی و عربی را تدوین کرد. انوار به زبان‌های عربی، انگلیسی و فرانسه مسلط بود و آثار فراوانی را از این زبان‌ها به فارسی برگرداند که متأسفانه شمار بسیار اندکی از آنها منتشر شده‌است. ترجمه کتاب بزرگ شفای ابن سینا، یکی از این آثار است که تنها بخش‌های حساب و موسیقی آن منتشر شده است. از میان تصحیح‌های فراوان انوار می‌توان به تصحیح جهانگشای نادری نوشته میرزا مهدی استرآبادی منشی و مورخ نادرشاه اشاره کرد که مهم‌ترین و شناخته شده‌ترین اثر تاریخی درباره روزگار نادرشاه افشار است و نثری دشوار و پیچیده دارد. استاد انوار همچنین تهران‌شناسی باتجربه و آگاه بود و تاریخچه جای محله‌ها و مکان‌های قدیمی این شهر را می‌دانست و از هر کدام خاطراتی شیرین در یاد داشت. استاد سید عبدالله انوار، برآمده از خانواده‌ای فرهیخته، شیفته دانش و آگاهی بود و سراسر عمر شریف و گرانقدر خود را صرف معرفت‌اندوزی کرد. آبارتمان او در آجودانیه، همچون یک کتابخانه بود و همه جا، حتی روی آشینز خانه ستون‌های بلند کتاب به چشم می‌خورد. او تا واپسین سال‌های عمر طویل خود به تحصیل و تدریس مشغول بود و شاگردانی داشت که به خلفاش می‌رفتند و از محضرش فلسفه و علوم اسلامی می‌آموختند. یادش گرامی باد. امید.

اشغال کردند و رضاشاه را تبعید. او در گفت‌وگویی که ۵ سال پیش با خانم ماهرخ ابراهیم‌پور در منزلش در آجودانیه با او داشتیم، درباره این روزها گفت: «سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ بود و منزل ما درآشپ. یکی از دوستان پدرم آمد و گفت صبح امروز قشون روس و انگلیس به ایران آمدند و هیچ تغییری در وضع ایجاد نشد. تا ۲۵ شهریور اوضاع نابسامان بود، رضاشاه باید می‌رفت و بعد از او محمدرضا شاه شد.» انوار بعد از دوران ابتدایی به کالج امریکایی‌های دکتر جردن رفت که بعد اسم آن مدرسه البرز شد. او در سال‌های دهه ۱۳۲۰ با جوانان حزب توده دوست و آشنا شد و در میان ایشان بیش از همه به خلیل ملکی و جلال آل‌احمد نزدیک بود. او در همین سال‌ها با صادق هدایت از طریق مهندس بهجت استاد ریاضیات خود آشنا شده بود و او را در کافه فردوس می‌دید. انوار پس از پایان تحصیلات متوسطه، به مطالعه «شعبه ادبی» پرداخت و پس از شرکت در کنکور دانشکده حقوق دانشگاه تهران تحت نظر استادی چون دکتر معظمی، دکتر شایگان، دکتر موسی عمید، دکتر سید حسن امامی امام جمعه به تحصیل حقوق پرداخت. او همزمان رشته ریاضیات در دانشسرای عالی خواند و در این رشته هم لیسانس گرفت. انوار در همین سال‌ها فلسفه و روان‌شناسی را به صورت خودآموز یا شرکت آذانه در کلاس‌های استادی چون محمود صناعی و شهید مرتضی مطهری فراگرفت.

انوار بعد از فارغ‌التحصیلی از حقوق در کنکور استخدامی بانک ملی شرکت کرد و نفر اول شد. یک سال و نیم به عنوان حسابدار باجه فعالیت کرد، اما احساس کرد که از این کار راضی نیست، به همین علت به مدرسه صنعتی آلمانی‌ها در خیابان قوام‌السلطنه رفت و در آنجا به تدریس ریاضیات مشغول شد. دو سال در این مدرسه تدریس کرد و در سال ۱۳۲۹ برای خدمت نظام به دانشکده افسری رفت و از آنجا که لیسانس حقوق داشت، به عنوان کمک بازرس در لشکر دوم تهران پذیرفته شد و تا مهر ماه ۱۳۳۰ خدمت



محسن آرموده

سید عبدالله انوار، چهارشنبه هجدهم اسفند ماه ۱۴۰۱ در سن نود و هشت سالگی در خواب دار فانی را وداع گفت. استاد انوار، کتاب‌شناس و فهرست‌نویسی زنده، نسخه‌شناس و مصححی پرکار و دانشمندی ذوابعد بود و با حوزه‌های متعددی چون فلسفه، ریاضیات، موسیقی‌شناسی، تاریخ، تهران‌شناسی، فقه و اصول و حقوق و منطق آشنایی داشت.

او متولد ۱۸ مرداد ۱۳۰۳ است، یک سال پیش از آنکه رضاخان بر تخت سلطنت بنشیند و رضاشاه شود. پدرش سید یعقوب انوار اردکانی شیرازی (۱۳۳۱-۱۲۵۳)، ملقب به صدرالعلماء از وعاظ و روحانیون فعال و پسر و صدای عصر مشروطه بود که در جریان به توب بستن مجلس توسط محمدعلی شاه، بازداشت شد و او را به باغشاه بردند. او در دوره رضاشاه جزو روحانیون محافظه‌کار مجلس محسوب می‌شد که با وضع قوانین عرفی در عدلیه مخالفت می‌کرد. در سال ۱۳۰۹ معضوب رضاشاه شد و از ادامه نمایندگی مجلس محروم شد. با این‌همه در اواخر دوره رضاشاه بار دیگر از کاشان وارد مجلس شد. مادر عبدالله انوار هم دخترعموی صدراعظم ایران میرزا علی‌خان امین‌الدوله بود. او زنی مذهبی و خانه‌دار بود و فرزندانش را به خوبی تربیت کرد.

عبدالله انوار تحصیلات را در هفت سالگی در مدرسه سیروس آغاز کرد. این مدرسه در خیابان شاه‌آباد (جمهوری امروز) نزدیک میدان بهارستان در یکی از ساختمان‌های وجیه‌الله میرزای سپهسالار بود. بعد از سه سال به دبستان امیر معزی رفت و تا کلاس ششم در این مدرسه درس خواند. او در همین سال‌ها در خانه زینرظ پدر دروس حوزوی را می‌خواند.

انوار ۱۷ ساله بود که نیروهای متفقین ایران را

